

رنج انسانی و رویکرد زنانه‌محور در مغرب زمین

امیرعباس علیزمانی^۱

فاطمه میررحیمی^{*۲}

(تاریخ دریافت ۱۴۰۴/۰۲/۱۶ - تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۰۳/۰۸)

چکیده

مسئله شر و تجربه رنج، چه برخاسته از نیروهای طبیعی و چه از کنش‌های انسانی، چیزی است که اگر تبیین و شناخت دقیق، عمیق و مستدل در آن حاصل شود، بدون توجه به جنسیت، همه انسانهای آزاده را جهت دفع و رفع آن متحد می‌کند. یکی از مهمترین ضروری که بواسطه کنش‌های انسانی پدید می‌آید شرور و رنج‌های مرتبط با جنسیت است که در دنیای معاصر به آن توجه ویژه‌ای می‌شود. ضروری که عدم شناسایی و عدم تصحیح آن، عامل ایجاد موانع در مسیر شکوفایی اولاً در زنان و بالتبع در مردان، در ادامه در جامعه، تاریخ و روان یک ملت و همچنین درون هر انسانی می‌شود. ضروری که بواسطه عوامل مختلف در طول دوران حیات بشر در جوامع مختلف ایجاد، تثبیت و حتی پوشش خیر بر تن کرده، بصورت امر مسلم در جوامع مختلف در آمده است. مسئله اصلی این تحقیق تبیین، دسته‌بندی رنجهای ناشی از جنسیت و یافتن عوامل ایجاد کننده آن است. در الهیات مدرن غرب، رویکردهای جدیدی در مواجهه با رنجهای انسانی مطرح شده که لازم است در مطالعات الهیاتی غرب‌شناسی مورد بررسی و نقادی قرار بگیرند. فیلسوفان فمینیست با رویکرد زنانه‌محور در مغرب زمین از جمله فیلسوفانی هستند که مطالب مهم و مختلفی را در خصوص مسئله شر و تجربه رنج در نسبت با جنسیت

^۱ هیئت علمی گروه فلسفه، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: Alizamani@ut.ac.ir.

^۲ دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: fmirrahimi@yahoo.com

بیان کرده‌اند. در این راستا، این مقاله به دنبال پاسخ به این سوال است که استفاده از نظریات این فیلسوفان و تبیین دقیق دیدگاههای آنها بدون سوگیری، به همراه نقد و بررسی آن، چه میزان به ما کمک می‌کند تا از این طریق به حل مسئله مورد پژوهش بپردازیم و گامی در جهت حل مسئله رنج و جنسیت برداریم؟

کلید واژگان: رویکرد زنانه‌محور، الهیات مدرن غرب، مسئله شر، مسئله رنج، جنسیت

Feminist approach, modern Western theology, the problem of evil, the problem of suffering, gender

Amir Abbas Alizamani¹

Fatemeh Mirrahimi²

Abstract

The problem of evil and the experience of suffering, whether arising from natural forces or from human actions, is something that, if explained and understood accurately, deeply, and reasonably, unites all free human beings, regardless of gender, to repel and eliminate it. This article deals with the importance of gender-related evil and suffering, which has arisen for various reasons and leads to the creation of suffering with improper functioning. An evil whose failure to recognize and correct it creates obstacles on the path to prosperity, first in women and subsequently in men, and then in society, history, and the psyche of a nation, as well as within each human being. An evil that has been created, consolidated, and even taken on the guise of good by various factors throughout the life of mankind in different societies, has become a given in different societies. The main issue of this research is the explanation, classification of suffering caused by gender, and finding the factors that cause it. In modern Western theology, new approaches to confronting human suffering have been proposed that need to be examined and criticized in Western theological studies. Feminist philosophers with a woman-centered approach in the West are among the philosophers who have expressed various important and diverse ideas regarding the issue of evil and the experience of suffering in relation to gender. The aim of this article is to use the theories of these philosophers, to explain their views in detail, along with their critique and analysis, in order to solve the problem under study and take a step towards solving the problem of suffering and gender.

¹ Department of Philosophy, University of Tehran, Tehran, Iran.

Email: Alizamani@ut.ac.ir.

² Department of Philosophy and Islamic Theology, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding author).

Email: fmirrahimi@yahoo.com

Keywords: Feminist approach, modern Western theology, the problem of evil, the problem of suffering, gender.

۱. مقدمه

فمینیست‌ها، با توجه به انواع مکاتب مختلفی که در جهان معاصر دارند، سخن جدیدی را در ارتباط با جنسیت و مسئله شر و رنج بیان می‌کنند که برای فیلسوفان دین تازگی دارد. تبیین شرور جدید و رنج‌های مختلف تحمیلی بر زنان، تغییر رویکرد از مسئله شر به مسئله رنج، از مفاهیم انتزاعی و ذهنی به مباحث انضمامی و عینی، تاکید بر تغییر گفتمان از مباحث مرتبط با خدا و صفات او به سوی تحلیل روابط انسانی، بررسی ریشه‌ها و عوامل ایجاد شرور مرتبط با جنسیت، بیان استفاده نادرست از انواع تئودیس‌ها در جهت سرپوش‌گذاشتن بر رنج زنان، ارائه راه‌حلهای مختلف با تمرکز بر بیان راه‌حلهای عملی برای ایجاد عدالت جنسیتی، از جمله مواردی است که فیلسوفان طرفدار این دیدگاه به آن می‌پردازند.

نکته مهم این است که این نظریات در دنیای معاصر و با توجه به ارزشهای آن طرح می‌شود. در حالیکه می‌دانیم هر دوره‌ای متناسب با باورهای خود، ارزشهایی را تعریف کرده و می‌کند. اگرچه شرور و رنج‌های دوران سنتی با دوران معاصر متفاوت است، اما بخش عمده این تفاوتها در ظاهر آن است و مصدر و ریشه‌های مشترک و عمیق در بین آنها وجود دارد. بنابراین همراه با توجه و درک بستر اجتماعی هر دوره، نقد گذشته حرکتی به جلو برای دنیای معاصر است. می‌توان گفت همان عوامل در دنیای مدرن، متناسب با شرایط و به شیوه‌ای جدید، شر و رنج متفاوتی را ایجاد می‌کنند. در نتیجه برای شناسایی ریشه‌ها و از بین بردن رنج در دنیای معاصر، نقد و بررسی ریشه‌های دوران گذشته، به حل مسئله رنج در دنیای معاصر کمک می‌کند.

از بین شرور و رنج‌های بیان شده در فلسفه دین، این مقاله به شر و رنج مرتبط با جنسیت با توجه به مطالب مطرح شده در نظریات فمینیستی می‌پردازد. به این رویکردها نقدهای مختلفی وارد شده، اما قبل از نقد، باید ابتدا در پی فهم مطالب بیان شده، بدون جانبداری بود تا مطالب سره از ناسره تمایز داده شود. به همین منظور و با توجه به اهمیت بیان نکات، ابتدا به بیان مفصل این مطالب پرداخته، سپس نکاتی چند در نقد و بررسی این مباحث در محدوده این مقاله را خواهیم داشت، تا بدین وسیله بستر را برای بررسی دقیق‌تر و نقدهای عمیق‌تر فراهم کنیم. با بررسی این دیدگاه‌ها می‌توان انواع این شرور را در سطوح مختلف دسته‌بندی کرد و به چگونگی گسترش ابعاد آن در نسبت با جنسیت، به ریشه‌یابی آنها در فلسفه یونانی، اسطوره‌های آن، متون مقدس و تفسیرهای مختلف پیرامون آن و غیره

پرداخت.

فمینیست‌ها معتقدند، اغلب رنج‌های زنان مرتبط با شوری است که با باورهای اجتماعی مرتبط است. به نظر می‌رسد بخش عمده این رنج‌ها بواسطه باور نادرستی بوده که در هر زمانی جریان داشته و دارد. این باورها را می‌توان عامل نوعی شرور ساختاری دانست که به مرور زمان در روان یک ملت وارد می‌شود. شوری که از طریق فرهنگ، ادبیات، آداب و رسوم و غیره، بصورت باور یک ملت درآمد، در نهادهای اجتماعی، قانونی، اقتصادی و فرهنگی آن رسوخ کرده، متراکم و مستحکم شده، با سنت درآمیخته و از طریق ساختارهای جامعه حفظ می‌شوند.

از جمله این باورها می‌توان به باورهای مرتبط با جنسیت اشاره کرد که به مردان اجازه می‌دهد خود یا گروه وابسته به خود را برتر از زنان به حساب آورده و اجازه تدبیر، تسلط، تصرف و تملیک آنها را به خود دهند و مانع حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی شده، پرورش و شکوفایی آنها را مختل کنند. این اولین سطح از شرور و رنج‌های ایجاد شده است.

فمینیست‌ها بیان می‌کنند سطح دوم شر و رنج نیز وجود دارد. این باورها نه تنها مانع شکوفایی زنان می‌شود بلکه مانع حضور دیدگاه زنانه‌نگر در عرصه‌ها و منظرهای مختلف جامعه شده و صرفاً به رویکرد مردانه‌نگر اجازه بروز و ظهور می‌دهد. همین امر مانع شکوفایی جامعه و پیشرفت آن در عرصه مختلف در طول تاریخ می‌شود. در این نگرش تک بعدی، زنان و مردان جامعه هر دو برای موفقیت تعریف شده در جامعه، باید دارای رویکرد مردانه باشند و در همین مسیر تربیت می‌شوند. جامعه حاصل از این نگرش جامعه‌ای خالی از بعد دوم یا همان رویکرد زنانه‌گر است که مشکلات متعدد و اختلال در شکوفایی همه افراد و جامعه را در پی دارد.

فمینیست‌ها بر این باورند که شر و رنج مرتبه سوم نیز وجود دارد. این باورها، از وجه دیگر، مانع نقش‌آفرینی ساحت ماده و طبیعت، خیال، احساس و قلب در درون هر انسانی در نسبت با عقل و منطق می‌شود. چراکه در دوره طولانی، از زمان اسطوره‌ها و سپس فلسفه یونان، ساحت ماده و طبیعت، خیال، احساس و قلب همراه با ویژگیهای زنانه و عقل و منطق همراه با ویژگیهای مردانه تصور می‌شدند^۱ و

^۱ ژنویو لوی (۱۹۸۴) مانند بسیاری از فیلسوفان زنان‌نگر معتقد است که مفاهیم و معیارهای فلسفی به رغم تفاوت‌ها و تغییر پذیری فراوانشان، در یک امر مشترک هستند و آن اینکه همواره عقل و مردانگی را مترادف یکدیگر دانسته‌اند. به نظر لوی فیلسوفان از افلاطون تا سارتر هرچند در راه‌های مختلفی اندیشه‌ورزی کرده‌اند اما همگی احساسات، بدن،

همانطور که زن در مرتبه پایین‌تر و ناقص‌تر نسبت به مرد تعریف می‌شد و رسیدن به سعادت منوط به تسلط مرد بر زن بود، عقل نیز برتر از ساحت‌های دیگر بود و باید بر آنها مسلط می‌شد. بدین ترتیب رنج حاصل از این باورها فقط مرتبط با زنان نیست بلکه مانع رشد و شکوفایی ساحت‌های مختلف درون انسان نیز می‌شود.

فمینیست‌ها معتقدند واکاوی و تحلیل انواع مختلف این شرور و ریشه‌یابی آنها به ما کمک می‌کند تا ابعاد و اهمیت مسئله شر و رنج در ارتباط با جنسیت برای ما وضوح بیشتری پیدا کند و بررسی و نقد آنها، زمینه را برای بیان راه حل‌های جدید و ایجاد باورهای صحیح می‌گشاید تا در جهانی بدون تبعیض، صدای زنان همراه صدای مردان نیز شنیده شود، رویکرد زنانه‌نگر به میزان رویکرد مردانه‌نگر به رسمیت شناخته شود و همه استعداد‌های مرتبط با مردان، زنان و حتی روان جامعه، تاریخ و تمدن آن در مسیر شکوفایی و فعلیت حرکت کنند.

۲. ویژگی‌های رویکرد زنانه و تفاوت آن با رویکرد مردانه

در ابتدای ابتدا لازمست تفاوت دو رویکرد زنانه‌نگر و مردانه‌نگر را بصورت مختصر از دید طرفداران رویکرد زنانه‌نگر^۱ بیان کنیم تا بتوانیم رنج‌هایی که بواسطه عدم آشنایی با ویژگی‌های زنانه بر زنان و بر جامعه تحمیل شده را در بخش‌های بعدی از منظر آنها واکاوی کنیم.

برای طرفداران رویکرد زنانه‌نگر، توجه به این نکته بسیار ضروری است که ویژگی‌های زنانه منحصر به زنان و ویژگی‌های مردانه منحصر به مردان نیست، بلکه در نهاد هر انسانی در نسبت‌های متفاوت این ویژگی‌ها وجود دارد و بنابر سبک زندگی، فرهنگ، آموزش، سنت و سایر عوامل بیرونی، تقویت و یا تضعیف می‌شود. با توجه به اینکه ظهور ویژگی زنانه در زنان و ویژگی مردانه در مردان بیشتر است،^۲

طبیعت، مادیات، غرایز و محدودیت را با زنانگی جمع بسته و مردانگی را مظهر عقل و معنا و تعالی دانسته‌اند. در نتیجه مردانگی و هر آنچه به آن وابسته شده، بلند مرتبه و زنانگی و مفاهیم وابسته به آن، دون مرتبه معرفی شده است.

^۱ استفاده از اصطلاح "رویکرد زنانه‌نگر" که شامل دیدگاه‌های فمینیستی و غیر فمینیستی است، به دلیل پرهیز از وارد شدن به اختلاف آراء متنوع مکاتب فمینیستی و همچنین گسترش بررسی آراء مختلف نزد فیلسوفانی غیر فمینیستی است.

^۲ نظریات مختلفی مبنی بر اینکه "غلبه ویژگی‌های زنانه در زنان و ویژگی‌های مردانه در مردان، ذاتی یا اکتسابی است؟" مطرح شده که بیان آن در محدوده این پژوهش نیست. در اینجا صرفاً بحث ظهور ویژگی (از منظر پدیدارشناختی و نه منظر وجودشناختی) در زنان و مردان است.

اما تقلیل این دو ویژگی به دو مصداق زن و مرد و مختص دانستن ویژگی زنانه به زنان و ویژگی مردانه به مردان از شرور مهمی است که در شکل‌گیری شرور ساختاری نقش اساسی دارد و عامل رنج می‌شود.^۱

نکته بسیار مهم دیگر این است که ارزش‌گذاری نسبت به این دو ساحت، خود شر دیگری است. هر انسانی نسبت به شرایط و ویژگیهای فردی، فرهنگی، خانوادگی و آنچه بصورت اکتسابی آموزش می‌گیرد، در کنش یا واکنش به اتفاقات مختلف، رفتاری براساس ویژگیهای زنانه یا مردانه از خود بروز می‌دهد. اگر این انتخاب و بروز رفتار، آگاهانه و با شناخت کامل باشد ارزش مثبت دارد و اگر بدون آگاهی و شناخت، بی‌هدف یا براساس هم‌نوایی با محیط یا فشار گروههای مختلف اجتماعی رخ دهد، منفی است. در نتیجه می‌توان گفت ویژگیهای زنانه یا مردانه، صرفاً خنثی است. اما شناخت و استفاده صحیح آن هم در تعاملات بیرونی و هم درونی دارای ارزش مثبت است و عدم شناخت، عدم استفاده صحیح از آن یا استفاده نادرست از آن، منفی است. در این بخش بر رویکرد زنانه‌نگر و بیان نظرات طرفداران این رویکرد به جهت بیان ویژگی‌های مطرح در آن، تاکید می‌شود تا در مقایسه با رویکرد مردانه‌نگر تفاوت آن آشکار شود.

طرفداران رویکرد زنانه‌نگر با طرح این ویژگیها و بیان تفاوت آنها سعی در آشکارسازی و اصلاح سبک زندگی دارند که در طول تاریخ، از یک طرف، زنان را به حاشیه رانده، به تجربه زنانه بی‌توجه بوده و دچار بی‌عدالتی جنسیتی در عرصه‌های مختلف شده، از طرف دیگر از پتانسیل دیدگاههای زنانه‌نگر در منظرهای مختلف بیرونی و ساختارهای اجتماعی استفاده نکرده و به جای حرکت جامعه و تاریخ به سمت رشد و تعالی، عامل رکود و عقب‌ماندگی آن شده است. همچنین در شناخت نادرست جنبه‌های درونی هوانسانی عامل غلبه ساحت عقل بر ساحت ماده، احساس، قلب و خیال شده و با غفلت از این ساحتها در رشد و تعالی درونی انسان خلل ایجاد کرده است.

^۱ ویژگیهای زنانه منحصر به زنان و ویژگیهای مردانه منحصر به مردان نیست بلکه در نهاد هر انسانی در نسبتهای متفاوت این ویژگیها وجود دارد و بنابر سبک زندگی، فرهنگ، آموزش، سنت و سایر عوامل بیرونی، تقویت و یا تضعیف می‌شود. می‌توان هر نامی را به این ویژگیها داد. ویژگیهای X و ویژگیهای Y یا ویژگیهای الف و ویژگیهای ب. همانطور که در روانشناسی ویژگیهایی همچون درونگرایی یا برونگرایی، منطقی یا احساسی و غیره را تعریف می‌کنند و بدون در نظر گرفتن جنسیت این ویژگیها را در همه انسانها بررسی می‌کنند و متناسب با آن شیوه‌های انتخاب صحیح‌تر، تعامل قویتر و زندگی بهتر را پیشنهاد می‌دهند، ویژگیهای زنانه یا مردانه با توجه به دسته‌بندی مطرح شده نیز در همه انسانها وجود دارد. شناسایی آنها نیز علاوه بر کمک به انتخاب صحیح‌تر، تعامل قویتر و زندگی بهتر، به رشد و تعالی معنوی تک تک افراد و رشد و تعالی جامعه کمک می‌کند. بنابراین در درجه اهمیت بالایی قرار دارد.

هم زنانه‌نگری برابری طلب که به پیشبرد آرمان برابری متعهد است و هم زنانه‌نگری تفاوت‌محور که بر تفاوت جنسیتی به عنوان راهی برای ارج نهادن به تجربه زنان به عنوان تجربه‌ای متمایز تاکید می‌کند، رویکرد زنانه‌نگر را مبتنی بر معتبر دانستن جسمانیت، توجه به بدن، توجه به زندگی و تولد، اهمیت احساس و خلاقیت ساحت خیال و قلب می‌دانند. تمام این نظریه‌پردازان علاوه بر اعتباربخشی به ساحت‌های مختلف انسان، اهمیت و ارزش آنها را یکی می‌دانند. به همان میزان که ساحت عقل مهم است ساحت حس، خیال، احساس و قلب نیز دارای اهمیت است. به همان میزان که ویژگی‌های مردانه مهم است، ویژگی‌های زنانه هم دارای اهمیت است.

طرفداران دیدگاه زنانه‌نگر بر این باورند که رویکرد زنانه‌نگر مانند رویکرد مردانه‌نگر در ساحت علوم، خصوصا علوم انسانی قابل طرح است. آنها در حوزه فلسفه مدعی هستند علاوه بر رویکرد مردانه‌نگر حاکم بر بخش‌های مختلف آن، مانند معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، پدیدارشناسی، زیبایی‌شناسی و اخلاق، رویکرد زنانه‌نگر نیز در این حوزه‌ها قابل تعریف است. برخی از محققین این زمینه مانند جفر آلن و آیریس ماریون یانگ معتقدند که محدود کردن تفکر به یک حالت خاص، مخرب است و وجود صداهای مختلف فلسفی، زمینه‌ای مناسب برای خلق ایده‌ها، نمادها و گفتمان‌های جدید خواهد شد. شنیدن گفتمان زنانه‌نگر موجب نقادی گفتمان مردانه‌نگر قالب در فلسفه می‌شود و این امر افق‌های جدیدی را در عرصه‌های مختلف فلسفه رقم می‌زند. (صانع پور، ۱۴۰۰، ص ۲۱۶) فیلسوفان دیگری مانند لوسه ایریگاری، میشل لدوف از شنیده نشدن صدای سوژه‌های زنانه در تاریخ فلسفه سخن می‌گویند. آنها بر این باورند که باید نوع جدیدی از نظریه‌های تعمیم‌پذیر ارائه شود که با فلسفه‌های مدرن و نظریه‌های الهیاتی موجود که اغلب مردسالارانه بوده، تفاوت داشته باشد (Grimshaw, 1994: 557).

به عنوان مثال معرفت‌شناسی فلسفه زنانه‌نگر، جمع‌گرا، وحدت‌گرا، دیگر محور، شهودگرا و به دنبال هم‌افزایی است، در حالیکه فلسفه مردانه‌نگر فردگرا، مطلق‌گرا، خود محور، نخبه‌گرا، انحصار طلب، اقتدارگرا، فرامکانی و عقل‌گراست. هستی‌شناسی فلسفه زنانه‌نگر، تولد محور، عشق محور، تعاملی، تغییر پذیر و پویا است و هستی‌شناسی فلسفه مردانه‌نگر، مرگ‌اندیش، استدلالی، جدلی و ایستاست (Charlotte Perkins Gilman, 1923: 46). لازم به ذکر است هیچکدام از این رویکردها ارزش‌گذاری نمی‌شوند. همان میزان که رویکرد مرگ‌اندیش مهم است رویکرد تولد محور نیز اهمیت دارد. در ادامه بیان خواهد شد که شناخت، تعامل و تعادل این دو رویکرد با هم مهم است.

در حوزه اخلاق یکی از مهم‌ترین مباحث اخلاق زنانه‌نگر، اخلاق مراقبت است که با مفروضات سنتی عدالت و سرشت سوژه اخلاقی، مخالفت می‌کند. اخلاق مراقبتی شامل شناخت وسیعی از رابطه مراقبتی فاعل‌های اخلاقی نسبت به یکدیگر است (پل ادواردز، ۱۳۹۲: ۴۳۷-۴۴۷). یکی از نظریه پردازان مطرح در حوزه اخلاق با رویکرد زنانه‌نگر، کارول گیلیگان است. او عقیده دارد فیلسوفان اخلاق همواره بر عدالت، حقوق، انصاف و قواعد اخلاقی متمرکز بوده‌اند، در حالی که چنین تمرکزی فقط متناسب با تجربیات مردانه است. اما زنان با تعهد خاصی که برای مراقبت دارند، ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی متفاوتی را در نظر می‌گیرند. عموماً مسئله اخلاقی زنان این است که با توجه به موقعیت خاص افراد مختلف، چگونه می‌توانند نیازها افراد را برآورده سازند؟ چگونه باید روابط میان افراد حفظ و تقویت شود؟ یا با اهمیت قائل شدن برای احساسات و عواطف هر فرد، چگونه می‌توانند از افراد مختلف مراقبت کنند؟ در اخلاق مراقبتی هر شخص دارای نیازهایی متفاوت است، از این رو هیچ فردی نباید مورد بی‌توجهی قرار بگیرد، بلکه باید پاسخ نیازهای او در یک رویکرد مراقبتی داده شود و این احساس مراقبت به او نیز منتقل گردد. (Gilligan, 1982: 7) بدین ترتیب علاوه بر حضور قواعد عقلانی اخلاقی عام در جامعه، در نظر گرفتن شرایط، احساسات، نیازها، روابط و غیره هر فردی در موضوعات اخلاقی مطرح می‌شود.

پدیدارشناسی زنانه‌نگر نیز درباره برخی قابلیت‌های شناختی انسان مانند تفکر، تفسیر، یادآوری و دانایی بحث می‌کند و برای توسعه دادن به مفاهیم مرتبط با تجربیات جنسیتی در ارتباطات اجتماعی و بین‌الذهانی تلاش می‌کند. همچنین زیبایی‌شناسی زنانه‌نگر با نقش جنسیت و جنس در هنر و نظریه پردازی‌های زیبایی‌شناسانه مرتبط است و درباره بازنمایی‌های زنانه در هنر سخن می‌گوید. متافیزیک زنانه‌نگر نیز بر سرشت ساختار اجتماعی و نیز هستی‌شناسی جنسیت و جنس متمرکز است و تعصبات جنسی را در تاریخ نظریه‌های سنت متافیزیکی مورد بررسی قرار می‌دهد (صانع‌پور، ۱۴۰۰: ۶۳-۶۲).

از دید طرفداران دیدگاه زنانه‌نگر اگر صرفاً به دیدگاه مردانه‌نگر توجه شود تا حدی که در فلسفه دیدگاه مردسالارانه غالب شود آنگاه تبعیض، خشونت، خود محوری و بی‌عدالتی جریان پیدا می‌کند. در حالیکه استفاده از تجربه زنانه‌نگر عامل ایجاد عشق، مراقب، آرامش، رفع تضاد، دوگانگی و به رسمیت شناختن تنوع آراء است. این گروه معتقدند که با رویکرد زنانه که رویکردی وحدت‌گرایانه است، دوگانگی بین عقل و عشق، عقل و ایمان که از چالشهای فلسفه دین است، نیز از بین خواهد رفت. روش این رویکرد خصمانه و جدلی نیست بلکه به دنبال جمع کردن همه آراء به شیوه تعاملی و در نهایت هم‌افزایی آنها است. عقلانیت زنانه، عقلانیتی با محوریت مهر و لطف است و به تمام صداها

در بیرون و درون فرد اهمیت می‌دهد. فعال شدن رویکرد مادرانه به دنبال رویکرد زنانه کمک می‌کند تا علاوه بر رویکرد مردانه در جامعه، رویکرد پدرانه از عرصه خصوصی به سطح اجتماع نیز کشیده شود. تفکر عشق محور و مراقبتی و عقلانیت مهرورز و نوع دوست، جهانی همراه با امید، صلح و آرامش را رقم خواهد زد.

رویکرد زنانه‌نگر، ابژه را به رسمیت می‌شناسد و ملاک شناخت را از خود ابژه اخذ می‌کند. در این دیدگاه، تحمیل شناخت از سمت سوژه بر ابژه پذیرفتنی نیست و تعامل همگرایانه بین سوژه و ابژه مطرح است. انسان باید بتواند از چشم انداز "دیگری" نگاه کند و خود را نیز به عنوان دیگری، دوباره خلق کند. او نباید برخی افراد را در حاشیه ساختار معرفتی قرار دهد و خود به عنوان سوژه، مالک زندگی ایشان شود. سوژه شناسا اولاً از چشم انداز دیگران از جمله زنان کسب آگاهی می‌کند، زیرا فشارهای اجتماعی موجب شده تا آنان معرفت بیشتری از واقعیت‌های خود داشته باشند. ثانیاً به خلق دوباره خود به منزله "دیگری" همت می‌گذارد. این رابطه طرفینی است. سوژه شناسا هم باید متقابلاً به دیگران اجازه دهد درباره او بیندیشند، مطالعه کنند و برای تغییر او و اعتقادات او راهکار ارائه دهند. بنابراین نباید دیگری خواه درباره واقعیت‌های زندگی خودش و خواه درباره واقعیت‌های زندگی سوژه شناسا وادار به سکوت شود (Harding & Sandra, 1993: 71).

توجه و گوش دادن به دیگری، دیگرخواهی، توجه به شرایط و رنج دیگری حتی حیوانات، توجه به محیط زیست و سایر موجودات از جمله حیوانات از دیگر ویژگیهای نگاه زنانه محور است.

طرفداران دیدگاه زنانه‌نگر رویکرد زنانه را گفتگو محور می‌دانند و ویژگیهای زنانه را به رسمیت می‌شناسند. این ویژگیها هنگام تجربه رنج، به یافتن معنای رنج و در پی آن معنا زندگی و معنای ایمان کمک می‌کند.

توجه به بدن و پیوند با آن، توجه به زندگی و اهمیت به جزئیات آن، بیان گرمای زندگی حتی در جزئیات آن، شور و شوق و حفظ رابطه با زندگی، حفظ قداست و ایمان هنگام تجربه رنج از جمله این ویژگیهاست.

طرفداران دیدگاه زنانه‌نگر می‌گویند در این رویکرد، مسئله شر چندان مطرح نیست. چراکه مسئله شر جنبه نظری، انتزاعی، متافیزیکی و کیهانی دارد. به جای مسئله شر، مسئله رنج مهم است.^۱ مسئله

^۱ دیدگاه مری میچلی، ترنس تیلی، کنث سورین

رنج ملموس، واقعی، انضمامی و مصداقی است. افرادی که دارای رویکرد زنانه هستند علاوه بر توانایی واکنش در برابر شر و بیان رنج خود به همراه بیان احساس، توانایی درک عمیق و همدلی با فرد رنجور را دارند. تخیل و شبیه سازی، واقعی گرفتن روایت رنج و زندگی کردن با آن، استعلا نداشتن و یکی شدن با ابژه، عامل این همدلی و درک عمیق است که تسلی بخشی موثری را به همراه دارد.

در دیدگاه زنانه نگر قوت زندگی، توجه به تولد و زایش به مراتب بیشتر از مرگ است. این در حالی است که رنج نه تنها انکار نمی شود بلکه بسیار جدی و امری وجودی در نظر گرفته می شود.

رویکرد زنانه نگر دفاعیه ها و تئودیه های موجود مرتبط با مسئله شر را برای حل مسئله شر و مسئله رنج مفید و کاربردی ندانسته، آنها را نمی پذیرد و آنرا ناشی از نگاه مردانه به مسئله شر می داند و تئودیه های زنانه نگر هم چون تئودیه پیوند آفرینی (پور محمدی: ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۲۹۵)، تئودیه اهلی سازی شر مرلین مک کورد آدامز (جعفر فلاحي، دو فصلنامه تاملات فلسفی)، تئودیه حلول خدا در روابط انسانی ملیسا رافائل (پور محمدی: ۱۳۹۹، جلد ۲، ص ۷۲۲)^۱ و غیره را مطرح می کند، که هر کدام در جای خود نیاز به بررسی دارد.

این نظریه پردازان معتقدند که رویکرد زنانه برای یافتن معنای رنج و تسلی بخشی شیوه جدیدی را بیان می کند و به دنبال کاهش و بهبود رنج است. شیوه ای که در رویکرد مردانه به چشم نمی خورد و به درک رنج، همدردی و تسلی خاطر زنانه اشاره می کند.

^۱ ملیسا رافائل با بروز جنگ جهانی اول و جنایات نازیها که زنان هم از آن مستثنی نبودند به بررسی و مطالعه وضعیت زنان در اردوگاهها پرداخت. او بر تجربه زنان در اردوگاهها تأکید می کند و الگوی دیگری از چیستی انسان پیشنهاد می کند و به جای تأکید بر تقویت خودمختاری فردی، بر روابط «خواهرانه» ای که در برخی اردوگاهها به یکباره پدیدار می شد تمرکز می کند. تشخیص این شبکه جمعی حمایتها وی را به سمتی سوق می دهد تا در مقایسه با آنچه سایر روایت های خداپاوارانه تعریف می کنند نگاه کاملاً متفاوتی به خدا را بسط دهد. او به جای اینکه خدا را الگوی غایی فردی دارای اختیار ببیند (تصورى که به اعتقاد او در ورای دفاعیه مبتنی بر اختیار قرار دارد)، تصویری از خدا ارائه می کند که «همچون شخینا حلولی و درون جهانی» است. این خدای درون جهانی رنج کش از تجربه اردوگاهها برکنار نیست، بلکه در چهره کسانی که در اردوگاهها بودند و (مهم تر از آن) در روابط بین آنها یافت می شود. رافائل عدم حضور خداوند را هنگام رنج کشیدن این زنان با خدایی که موجب شده همجنس و همبندشان مایه آرامش و دلجویی از آنها شود، توجه می کند و نظریه «خواهرانگی» خود را مطرح می کند. او حس همدردی و مهربانی زنان اردوگاههایی مانند آشوتیس، نسبت به هم را این گونه تعبیر می کند: این زنان نماینده خداوند هستند جهت حفظ انسانیت و امید برای رنج دیدگان، همین امر موجب شده است که این زنان با ایمان به خدایی که مهربانی را برای آنها ارزانی داشته است حس بدبینی و پندار عدم وجود خدا هنگام رنج کشیدن را از وجودشان از بین برده و وجود خدا را همواره محسوس و جاودان دانسته و اعتقاد به خداوند حتی در بدترین شرایط زندگی از وجودشان از بین نرود.

۳. گذر از مسئله شر به مسئله رنج و رابطه آن با جنسیت

فیلسوفان زنانه‌نگر بین جنسیت زیستی و جنسیت فرهنگی تمایز قائلند، اما تمایز زیستی را عامل تمایز فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و غیره نمی‌دانند و به تبعیض و استثمار زنان توسط مردان به بهانه تمایز معترضند. اگر این فیلسوفان را به دو گروه برابری طلب و تفاوت محور تقسیم کنیم، تاکید بیشتر هر دو گروه بر یافتن راهکار عملی برای کاهش و از بین بردن رنج است تا صدای زنان و رویکرد زنانه که در طول تاریخ به گوش نمی‌رسید، در دوران معاصر شنیده شود.

در ادبیات متداول فلسفی، مسئله شر و مسئله رنج از هم متمایز هستند. مسئله شر از یک طرف با بُعد مابعدالطبیعی، ساختار عالم، خدا و صفات او سروکار دارد و از طرف دیگر با شرور موجود در جهان که تهدید و خطری بیرون از انسان محسوب می‌شوند، مرتبط است. پذیرش همزمان وجود شر (به خصوص شر بی‌وجه و شر کثیر) با وجود خدایی با صفات الهیات سستی برای فیلسوفان چالش ایجاد کرده و برهان الحادی علیه وجود چنین خدایی را رقم زده است. اما رنج بر تجربه‌ای دلالت دارد که انسانها در درون خود از مواجهه با شر احساس می‌کنند. رنج، امری درونی و ملموس است که باید مهندسی و مهار شود، نه آنکه صرفاً تبیین و توجیه شود و در مورد آن بحث فلسفی مطرح شود. تاکید مسئله شر بر مباحث مفهومی، ذهنی و انتزاعی است در حالیکه مسئله رنج بر موقعیتهای عینی و انضمامی اشاره دارد.

دو نظام یا سیستم متمایز برای رنج وجود دارد. یکی از این سیستم‌ها مربوط به "تجربه" و دیگری مربوط به "باور" است (Wolterstorff, 2011: 239-254). سیستم تجربه براساس تجربیات شخصی فرد، تعریف و فعال می‌شود. برخی از تجربیات مثبت و برخی منفی با درجات مختلفی از شدت و ضعف و برخی دیگر خنثی هستند. این تجربیات به لحاظ ارزشی سیال هستند. گاهی از مرکز خنثی به سمت مثبت حرکت می‌کنند و به نقطه‌ای می‌رسند که همه چیز فراتر از آن با لذت تجربه می‌شود و گاهی از مرکز خنثی به سمت منفی حرکت می‌کنند و به نقطه‌ای می‌رسند که هر چیزی فراتر از آن، تجربه رنج را به همراه دارد. به عنوان مثال، درد فیزیکی یا بدنی، اغلب با بار منفی تجربه می‌شود.

هنگامی که درد^۱ به اندازه کافی شدید شد، ما آن را همراه رنج تجربه می‌کنیم.^۲ رنج، نه گفتن وجودی به تجربه و لذت، بلکه گفتن وجودی به آن است.

این نتیجه اجتناب ناپذیر است که تجربه رنج به طور خاص و ارزش‌گذاری‌های آگاهانه منفی به طور کلی، اغلب در خدمت رشد و شکوفایی ما انسانها است. ما از تجربیاتی که دوست نداریم عقب نشینی می‌کنیم و برای کاهش و جلوگیری از آنها اقدامات متعددی را انجام می‌دهیم. رنج ناشی از گرسنگی ما را به سمت بدست آوردن غذا، رنج ناشی از تنهایی ما را به ایجاد خانواده و اجتماع، رنج ناشی از سرگردانی فکری ما را به دنبال دانش و رنج ناشی از ناامیدی به خاطر اهداف از دست رفته، ما را به تلاش بیشتر سوق می‌دهد. شناسایی طیف وسیعی از تجربه رنج، عامل تبدیل شدن رنج به ابزاری مناسب می‌شود تا در هنگام دفع و رفع متعلق آنها، در زمینه‌های متعدد به رشد و شکوفایی برسیم. در چنین شرایطی رنج کاربرد صحیح دارد.

سیستم دوم مربوط به باور است. باورهایی که ما می‌سازیم این قدرت را دارند که ما را در رنج بیاندازند. به عنوان مثال مرگ فرزند، موضوع تجربه خود شخص نیست بلکه فرد بواسطه باور خود از مرگ فرزند رنج می‌برد. گاهی باورهای نادرست ما در مورد مفاهیمی مانند مرگ، شدت رنج را به مراتب بیشتر کرده و کارکرد رنج را نادرست ساخته است. گاهی این باورها علاوه بر رنج مطرح شده، عامل تشدید رنج حاصل از سیستم تجربه هم می‌شوند. باورهای نادرست مربوط به مرگ عزیزان گاهی برای بازماندگان ایجاد انواع بیماریهای جسمی و روانی می‌کند. از این بالاتر زمانیست که این باورها یکی از موانع مهم شکوفایی می‌شوند. نمونه‌ای از رنجها مرتبط با سیستم باور، مربوط به باورهایی هستند که با عنوان شر ساختاری معرفی می‌شوند. این شرور گاهی از طریق باورهایی که بواسطه تصویرسازی از طریق اسطوره‌ها، دیدگاههای فلسفی، تمثیلهای عرفانی، فرهنگها، کلیشه‌ها و تفسیرهای نادرست دینی و غیره تعریف شده، ایجاد می‌شوند. باورهای به ظاهر موجهی که به یک سفیدپوست اجازه می‌دهد تا سیاه‌پوستان را شهروند درجه دو بداند. باوری که به یک سرباز مجوز می‌دهد برای پیروزی دست به هر نوع خشونت و اراعی بزند. باورهای حاصل از نظامهای قومیت‌گرایی، طبقه‌گرایی، مردسالاری، نژادپرستی، ملیت پرستی، ایدئولوژی پرستی و غیره که سیستمی بسیار قوی و مرتبط با

^۱ اگرچه ما گاهی از رنج به عنوان درد جسمی صحبت می‌کنیم، اما مقدار زیادی از رنج، حتی رنج تجربی، ربطی به درد جسمی ندارد. شاهد این مطلب کسانی هستند که از درد ناشی افسردگی روانی رنج می‌برند.

^۲ ما از درد رنج می‌بریم با این حال، مواردی وجود دارد که در آن درد فیزیکی نسبتاً شدید با بار مثبت تجربه می‌شود. در این موارد شخص درد را تحمل کند و یا حتی از داشتن آن خوشحال است، زیرا باور دارد که چیزهای خوبی در پی تحمل این درد وجود خواهد داشت. چنین مواردی مربوط به سیستم باور است که در ادامه مقاله به آن اشاره می‌شود.

کارکرد نادرست رنج هستند، در این دسته جای دارند. شناخت این شرور به راحتی امکان پذیر نیست. این باورها که منجر به شرور ساختاری می‌شوند، آنقدر نهادینه شده‌اند که حتی فرصت و اجازه اعتراض به آنها وجود ندارد.

تبدیل این باورها به باورهای پایه‌ای که بواسطه فرایند تکرار و میزان اهمیت آنها تبدیل به کلیشه می‌شود در هر تمدن، فرهنگ، جامعه و حتی خانواده به چشم می‌خورد. باورهایی که برخاسته از قومیت، جنسیت حتی برتری‌هایی که ناشی از پول، مقام، علم و غیره است در ساختار معرفتی ما به عنوان باور پایه، لانه کرده است و در برخی موارد به آنها بی‌توجه هستیم. از طرف دیگر این باورها، تایید کننده امیال شخص یا گروهی هستند که منافع متعددی برای آنها به همراه دارد. در نتیجه تلاش این افراد برای حفظ این باورها، همچنین موجه و معقول جلوه دادن آنها و القا آنها به دیگران بسیار زیاد است و عامل ایجاد رنج با کارکرد نادرست و عمیق در تاریخ جوامع شده است. گاهی این باورها آنقدر عمیق می‌شوند که فرد رنجور نه تنها رنج خود را می‌پذیرد بلکه خود ابزاری برای رنج بیشتر خود و گروه همسان خود می‌شود.

ذهن محل گذر زبان است و باورها با تکرار گزاره‌های زبانی هم در سطح خودآگاه و هم ناخودآگاه ساخته می‌شود. این باورها زمینه را برای ایجاد شر ساختاری فراهم می‌کند. این شرور همچون قانون جاذبه، طبیعی تلقی شده، بی‌آنکه ملموس باشند و آنها را احساس کنیم در درون نهادهای قانونی، اقتصادی و فرهنگی رسوخ یافته و به مرور زمان شکل گرفته، متراکم شده و سپس با سنت درآمیخته و از طریق ساختارهای جامعه حفظ شده‌اند. به این ترتیب، منشأ این شرور نه در خود فرد، بلکه در نقطه‌ای تلاقی فرد با نهادهای اجتماعی غیرشخصی نهفته است و رنج بسیاری را با خود به همراه می‌آورد.. (پور محمدی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۱۹) شناسایی شرور ساختاری به مراتب سخت‌تر از شرور آشکار طبیعی و یا حتی اخلاقیست. گرچه این شرور به نوعی جزء شرور اخلاقی محسوب می‌شود، اما به دلیل رسوخ در ساحت باور یک جامعه، قدرتمندان و صاحبان منافع از طریق این شرور خود را محق و عمل خود را موجه می‌دانند و رفتار ظالمانه نسبت به دیگران اعمال می‌کنند. گاهی این شرور چنان پذیرفته شده که مظلومان نیز آنرا موجه دانسته و راه ظلم را هموارتر می‌کنند. مجوز دادن به شر، به رسمیت شناختن و مشروعیت بخشیدن به شر و حتی همراهی و همدستی با شر و بالاتر از آن انکار شر و حتی شر را خیر دانستن، در انواع مختلف شر ساختاری وجود دارد. به همین دلیل با اینکه بسیار ناپسندتر از دیگر شرور اخلاقی هستند اما در جامعه، در نگاه سطحی چندان مذموم به نظر نمی‌رسند و تبدیل به عرف جامعه شده‌اند.

این باورها باورهایی هستند که هم در ساحت عقل و هم در ساحت خیال اثرگذار هستند و به همین جهت دفع و رفع آنها بسیار مشکل است.

برای حل مسئله رنج و رفع شروری که عامل رنج در سطوح مختلف است باید باورهای افراد و در نتیجه باورهای جامعه و تاریخ یک ملت تصحیح شود. ریشه‌یابی جایی که باورهای نادرست را ایجاد کرده کمک به یافتن پادزهر می‌کند. در نتیجه بررسی سطوح مختلف شر و ریشه‌های آن در حل مسئله رنج بسیار ضروری به نظر می‌رسد.

در این تحقیق رنج با کارکرد نادرست که به دلیل باورهای نادرست شکل می‌گیرد، به عنوان مانع اصلی شکوفایی در زنان، ساحت‌های مختلف درون انسان و جامعه در نظر گرفته می‌شود. به همین دلیل شرور مرتبط با هر کدام از این سه حوزه، رنج‌های مختلفی را ایجاد می‌کنند که به برخی از آنها اشاره خواهد شد:

۴. سطوح مختلف شر مرتبط با جنسیت

در ابتدا می‌توان این شرور را به سه سطح تقسیم بندی کرد. اول: شروری که عامل صدمه، عقب‌ماندن، رنج و مانع شکوفایی زنان شده، دوم: شروری که عامل صدمه، عقب‌ماندن و مانع شکوفایی جامعه و تاریخ یک ملت شده و سوم: شروری که در ساحت درون هر انسانی تاثیر گذار است و عامل عامل صدمه، عقب‌ماندن و رنج درونی انسانها و مانع خودشکوفایی آنها شده است.

۱.۴. شروری مرتبط با شکوفایی زنان

از دید فمینیست‌ها زنان در مواجهه با شرور مختلف، رنج متمایزی را نسبت به مردان تجربه کرده و می‌کنند. شروری که بصورت عمیق عدالت بشری و همچنین صفت عدل الهی را هدف گرفته، عامل ایجاد الحاد گاهی بصورت مخفی و گاهی بصورت آشکار می‌شود،^۱ بر تبعیضها دامن می‌زنند، مانع رشد و شکوفایی بخشی از افراد جامعه می‌شوند و جهانی خشن و بی احساس را ایجاد می‌کنند. شروری که

^۱ تقریبات متفاوتی از مسئله شر بیان شده که در آنها استدلال می‌کنند وجود خدای سنتی یا خدای الهیات کلاسیک با صفات مطلق چون علم مطلق، قدرت مطلق و خیرخواه یا عاشق محض بودن با وجود شروری که در جهان وجود دارد بخصوص شرور بی‌وجه و شرور کثیر قابل جمع نیست. خداناباوران با اثبات وجود شرور، سعی دارند وجود خداوند را انکار کنند. در مباحث جدید و محدودتر مسئله شر که مرتبط با برخی از مشکلات جامعه بشری هستند مانند محیط زیست، معلولان، رنگین پوستان(سیاه پوستان)، جنسیت(زنان) و غیره برخی از استدلالها تغییر کرده است. در ارتباط مسئله شر و جنسیت، علاوه بر سایر صفات، صفت عدل الهی، صفتی است که مورد مناقشه و بحث است.

بر ساحت بیرونی و ساحت درونی انسانها نیز اثرگذار است. شرور ساختاری طی فرایندی از شرور اولیه و آشکار شروع می‌شود و تا شرور مخفی و موثر در ساختارهای مختلف اجتماعی پیش می‌رود و رنجهایی به عمق تاریخ ایجاد می‌کند، تا حدی که کشف آنها بررسی و تامل کافی را می‌طلبد. از جمله این شرور، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. تعمیم تفاوت بیولوژیکی به ساحت‌های دیگر: پر رنگ کردن تفاوت‌های بیولوژیکی بین زن و مرد تا حدی که به نظر می‌رسد از دو نوع یا گونه متفاوت هستند. این تمایزهای بیولوژیکی از ساحت ماده و بدن به ساحت‌های دیگر وجودی مانند ذهن، عقل تعمیم داده شده، مغالطه تعمیم شتاب‌زده رخ داده و عامل به نظر رسیدن تفاوت بیشتر و عمیق‌تر بین زن و مرد می‌شود.
۲. تبدیل تمایزات به امتیازات (ارزش‌گذاری تفاوتها): تبدیل تمایزها به امتیازها و ارزش‌گذاری آنها، زمینه را برای ایجاد برتری و مردسالاری فراهم می‌آورد.^۱
۳. شر ساختاری در سطح اولیه، در ادبیات و باور جامعه^۲
۴. شر ساختاری در سایر سطوح و ساختارهای جامعه
۵. ابتذال شر^۳

^۱ در تاریخ فلسفه و با استفاده از این تمایزها، واژه زن و مرد در جدول دوگانه‌انگاره فیلسوفان غربی وارد شده است. جدولی که در آن فرد، راست، مستقیم، روشنائی، روحانی، ایستایی، خیر و غیره در یک ستون و زوج، چپ، منحنی، تاریکی، مادی، تغییر و شر و غیره در ستون مقابل قرار دارد. جنس مذکر تداعی کننده ویژگیهای خوب ضمنی است، در حالیکه جنس مؤنث تداعی کننده هر چیزی است که بد پنداشته می‌شود تا حدی که شر و زن یکی گرفته شده و شر جزء ذاتیات زنان به حساب آمده است. (گریس جنسن)

^۲ شر در سطوح اولیه، ناشی از گراف حاصل از این کلمات مرتبط با هم در یک ستون است که در ذهن افراد یک جامعه شکل می‌گیرد و ادبیات ساخته شده بر این پایه، آنها استحکام می‌بخشد و روان تاریخی یک ملت بر این اساس بنا می‌شود. در داستانها، تمثیلهای، اشعار و تاریخ برآمده از این نگرش مردسالارانه، تصویر زن همراه با نقص، تحقیر و توهین همراه می‌شود و شر در سطوح اولیه، بصورت قابل مشاهده و آشکار در نسبت با جنسیت شکل می‌گیرد.

^۳ هانا آرنت یکی از منتقدین شرور ساختاریست. او بیان می‌کند گاهی شر ساختاری چنان عادی و طبیعی جلوه می‌کند که دیگر چیز غریبی نیست و به فرایندی در زندگی روزمره تبدیل می‌شود. انسانها مانند روایات مشغول کار دیکته شده‌ای هستند که از آنها خواسته شده و هیچ اهمیتی به زندگی دیگر انسانها نمی‌دهند. او از اصطلاح "ابتذال یا پیش‌پا افتاده بودن شر" برای بیان عمق فاجعه استفاده می‌کند. اگرچه آرنت این عنوان را بعد از محاکمه آدولف آیشمان، مردی که مسئول قطارهای

۶. شرور مرتبط با باورهای دینی: از دید فمینیستها سطح دیگری از شرور بیان شده مرتبط با باورهای دینی است. به لحاظ دینی و مذهبی امور مقدس با مذکر بودن پیوند خورده و مهم‌ترین رکن که خداوند و فاقد جنسیت است، دارای ویژگیهای مذکر شده است. (Daly, 1975: 227) پدر، پسر، روح‌القدس هر سه با صفات مردانه ترسیم و در ذهن هر انسان باورمندی دست‌کم خدا ناهشیارانه، مردانه تصویر شده است. از دید طرفداران دیدگاه زنانه‌نگر اگر جنسیت‌بخشی به خدا امری استعاری، مجاز یا تمثیلی و رمزیست پس باید هر دو صورت مذکر و مونث برای خدا تصویر شود و اگر چنین چیزی امکان ندارد باید نوع سومی در ادبیات و دستور زبان دینی تعریف شود که به صورت حقیقی خدا را بدون جنسیت معرفی کند. از دید طرفداران دیدگاه زنانه‌نگر تصویر خدای مذکر، برآمده از ذهنیت مردان در امور مقدس بوده است. خدا دارای ارزش است و همین خدای تصویر شده از سوی مردان، دوباره الگوی مردان شده است. در این میان صفات مردانه به عنوان ارزش تعریف شده است. امر الوهی الگویی برای ارزش‌ها، آرمان‌ها و فضائل پدید می‌آورد تا فرد آرزومند آنها باشد. خدا به الگویی برای سوژگی بشر مبدل می‌شود. روند ایجاد سوژگی مردانه توسط الوهیتی که منعکس‌کننده تجربه مردانه است به خوبی صورت گرفته و زبان و صور حاصل از خیال مردانه، مفهوم خدا را بنیان نهاده و خدا به عنوان پدر، ارباب و پادشاه توصیف شده است. در سنت مسیحی پدر، پسر خود را فرستاده و پسر ۱۲ حواری مذکر تعیین می‌کند که همه دارای ویژگی مردان هستند. در این میان از الگوی مطلوب زنانه خبری نیست. اگر الگویی نیز وجود دارد بر اساس ایده‌آل‌های مردانه برای جسم زنان شکل می‌گیرد. طرفداران این دیدگاه مانند ایریگاره بر این باورند که زنان برای شکل دادن به سوژگی خود و پرورش آن، نیازمند نوعی الوهیت زنانه هستند تا به عنوان الگو از آن استفاده کنند. (پور محمدی، ۱۳۹۹، ج ۲: ۷۱۴) طرفداران این دیدگاه از این شر به عنوان شر در حوزه "هویت جنسیتی" نام می‌برند که توسط نگرش دینی برای زنان بوجود آمده است. ساخت الگو و سوژه برای مردان توسط الهیات با زبان و صورخیالی مردانه‌ای که برای مفهومی ساختن خدا و سخن گفتن از او استفاده شده، همچنین وجود حواریون و قدیسا که همگی جنس مردانه داشتند، موجب می‌شود مردان، فرصتی برای حس برتری جویی نسبت به زنان بیابند و زنان بیش از بیش نادیده گرفته شوند. با این اوصاف شرایط

قربانیان نازی به اردوگاه مرگ بود، بیان می‌کند اما فیلسوفان دیگر آن را برای بیان رنج زنان به کار می‌برند. سوئله با استفاده از نظر آرنه، نمونه‌ای از خشونت خانگی را عنوان وسیله‌ای برای شناخت ساختارها و تجربه‌های مشترک و متداخلی توصیف می‌کند که رنج چند لایه را شکل می‌دهد. به عنوان نمونه رنج ناشی از طلاق برای زنان در جوامعی که شرور ساختاری در آن راه پیدا کرده، آسیب‌های روانی متعددی را برای آنها با خود به همراه می‌آورد. (پور محمدی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۷۱۵-۷۱۷)

برای زنان به هیچ وجه روشن و مناسب نیست و الگوی مطلوب زنانه‌ای وجود ندارد که از تغییر واقعی‌ای که چه بسا زنان آرزومند آن بودند، پشتیبانی کند. (Justin P. McBrayer, 20: 326-339)

۷. تخریب هویت جنسیتی: در برخی از منابع دینی فلسفی یا عرفانی صفات زنانه را صفات پست دانسته و صفات مردانه را متعالی در نظر گرفته‌اند. گاهی نیز قدمی به جلو برداشته و صفات زنانه را منحصر به زنان و صفات مردانه را منحصر به مردان نکرده‌اند. این گروه بیان می‌کنند هم مردان و هم زنان می‌توانند صفات مردانه اتخاذ کرده و از صفات زنانه دوری کنند. در اینجا شر در سطحی عمیق‌تر رخ می‌دهد و هویت جنسیتی (زنانه) را مورد هدف قرار می‌دهد. اگر زنانه می‌خواهند به مراتب بالاتر و کمال عقلی راه یابند، باید از صفات خود دست بشویند و صفات مردانه را در خود پرورش دهند. پس معیار سنجش زنان، میزان متّصف شدن به صفات مردانه است و براساس همین معیار، صفات زنانه ناقص شمرده می‌شود. از طرف دیگر زن نیز بصورت غیر مستقیم ناقص شمرده می‌شود چراکه تمام صفات مردانه در او عارضی است و هیچگاه مانند مرد که صفات مردانه در او ذاتی است، به کمال این صفات نمی‌رسد.

۸. فرشته حاضر در خانه^۱

^۱ سطح دیگری از شر به نوعی همراه تسویل‌گری است. تقسیم بندی زنان به زن خوب و زن بد در گفتمان مردسالارانه جامعه، بویژه در حوزه ادبیات، شر دیگری است که در نسبت با جنسیت از دید طرفداران دیدگاه زنانه‌نگر مطرح است. زن خوب، زنی پارسا، فرمانبردار، زحمت‌کش و فداکار است که تمام استعدادهای او صرف تربیت و برآوردن نیازهای همسر و فرزندان خود به ویژه فرزندان ذکور می‌شود. زنی اصیل که فرشته خانه است و تمام هم و غم او در ساحت خانواده تعریف می‌شود و در نقطه مقابل زن بد، فاقد این صفات است. طرفداران دیدگاه زنانه‌نگر معتقدند نفوذ مستمر الگوی ویکتوریایی از زن به عنوان "فرشته حاضر در خانه"، آرام، تندرست، خوب و مهربان که فضای خصوصی را اشغال کرده و در فضای عمومی حضور ندارد، شر در لایه‌ای عمیق‌تر است. زن با این ویژگی‌های به ظاهر مطلوب در نقطه مقابل زن شرور و پست گفتمان اسطوره‌ای و فلسفی است، اما این تعریف با محبوس کردن او در خانه به همان میزان و یا بیشتر، مانع شکوفایی زنان است. با این تعاریف مردان با شیوه تسویل و بهره‌گیری از الفاظ زیبا، زنان را از عرصه‌های اجتماعی دور کرده و با شیوه صلح‌جویانه و بدون سر و صدا زنان را به فضای خصوصی رانده و از شکوفایی توانمندیها، قابلیت‌ها و استعدادهای آنها جلوگیری کرده‌اند. در فضای خصوصی نیز با بیان این کلمات و استفاده از تائیدات دینی، آموزه‌های سنتی، فرهنگی و ادبی آنها را مورد استعمار و مطیع‌آوای خود قرار داده‌اند. در این میان تعداد قلیلی از زنان متوجه این سطح از آسیب به خود می‌شوند. اغلب زنان این تعاریف آنرا می‌پذیرند و حتی گاهی خود مدافع قدرتمند این نظریه شده و با تایید و تشویق و گاهی تحمیل، زنان دیگر را وادار به پذیرش آن می‌کنند. (بورلی کلک، فمینیسم و مسئله شر، پور محمدی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۷۱۰-۷۱۴)

۹. قیّم بودن مردان^۱

۱۰. بی‌توجهی به روایتگری زنانه^۲

۱۱. سوء استفاده از تئودیه‌ها^۳

۱۲. ...

۲.۴. ضروری مرتبط با شکوفایی انسان

در ابتدای بحث بیان شد مختص دانستن ویژگی زنانه و مفاهیم دیگر مرتبط به آن مانند احساس و خیال به زنان و ویژگی مردانه و مفاهیم مرتبط به آن مانند تعقل و منطق به مردان، همچنین ارزش‌گذاری آنها

^۱ طبق مطالب مطرح شده، از منظر فمینیستی هنوز در برخی جوامع، ایده نادرست نقصان و عدم توانایی عقلانی زن در تصمیم‌گیری و مدیریت به دلیل قوت احساس در او به عنوان نقطه مقابل عقل، زن را نیازمند به قیّم، ولی، سرپرست و مدیری برای اداره امور مربوط به خود می‌کند. این سرپرستی بین پدر، همسر یا همسران و فرزندان ذکور و مردان خانواده دست به دست می‌شود. او نه تنها اجازه در این امور را ندارد، بلکه باید شاکر سرپرستان خود باشد و آنها را تعظیم کند. در این میان سرپرستان زن، صلاحیت تربیت و حفاظت از او را حتی با تهدید، تنبیه و انواع خشونت خانگی دارند. شر دیگری که در پی آن رخ می‌دهد، عدم مشورت و عدم حضور زنان در تصمیمات مربوط به آنهاست. تحمیل نگاه و صلاح دید مردانه در زندگی زنان سایه افکننده است. در اغلب موارد مردان به خود اجازه می‌دهند در مورد جزئی‌ترین مسائل زنان نظر دهند و زنان را امر به اطاعت کنند. حتی اگر زنان به حق خود معترض شوند، برای دریافت آن باید حق خود از مردان مطالبه کنند و مرجعی بی‌طرف را در این زمینه نمی‌یابند.

^۲ اجازه ندادن، گوش ندادن و درک نکردن سخنان زنان رنجور خصوصا با رویکرد زنانه‌نگر و با بیان روایی خاص زنان، که همراه طرح جزئیات و بیان احساس است، شر دیگری است که در این حوزه تعریف می‌شود. روایتگری زنانه با روایتگری مردانه متفاوت است. روایتگری زنانه بیان جزئیات همراه با بیان احساسهای موجود در واقعه است، در حالیکه روایتگری مردانه کلی‌بینی و کلی‌گویی همراه با منطقی و عقلانیت است. (لازم به تاکید مجدد است مرد یا زن هر کدام می‌توانند هر دو روایتگری را داشته باشند) برای درک روایتگری زنانه از جانب کسی که در او روایتگری مردانه فعال است نیاز به توجه و برخورد آگاهانه وجود دارد. عدم توجه به این موضوع شر در سطح عمیق‌تری را ایجاد می‌کند.

^۳ سوء استفاده از تئودیه‌ها، شر پنهان دیگری است که در نسبت با زنان بیشتر به چشم می‌خورد. دوروتی سوله، الهیدان الهیات رهایی‌بخش، بیان می‌کند گاهی الهیات می‌تواند به جای اینکه راه حل باشد همچون منبع دیگری برای رنج عمل کند. تعریف خدایی که رنج را برای مصلحت ما یا برای کیفر گناهانمان بر ما تحمیل می‌کند و ما برای خوب بودن، راهی جز منفعل بودن و پذیرش حکم او نداریم. مثال‌های بسیاری از این نوع شر را در مورد زنان می‌توان بیان کرد. زنی که در دام ازدواجی خشونت‌آمیز گرفتار شده و اطرافیان با انواع تئودیه‌ها مانند تئودیه پرورش روح، تئودیه جبران، تئودیه مکافات و هشدار، تئودیه قدردانی، تئودیه هماهنگی و اتحاد با خدا، تئودیه ابتلا و خلوص و سایر تئودیه‌ها او را دعوت به تحمل و صبوری می‌کنند. (پور محمدی، ج ۲، ص ۷۱۷ به نقل از (Soelle, 1975, p 10-16)) میشل لدوف بیان می‌کند ایجاد "انسدادهای شناختی" می‌تواند فرد را در اسارت نگه دارد تا حدی که خود فرد شرایط را می‌پذیرد و برای حل آن هیچ اقدامی انجام نمی‌دهد. (Le Doueff, 2003, p xv)

از شرور مهمی است که در شکل‌گیری و رشد یک انسان اعم از زن و مرد نقش اساسی دارد. مردی که به او یاد داده شده که به احساسات و خیال خود توجهی نکند یا زنی که به او القا شده که بهره کاملی از عقل و درایت ندارد، قطعاً رشد کامل و موزونی نخواهد داشت و صدمات متعددی بر او وارد خواهد شد. در ادامه به برخی از این شرور اشاره می‌کنیم.

۱. ناموزون بودن انسان تک بعدی و نرسیدن به غایت و سعادت^۱

۲. غرّه شدن عقل^۲.

۳. عدم رشد صحیح ساحت احساس و ایجاد مانع در برابر تخیل خلاق^۳

۴.

۳.۴ شروری مرتبط با شکوفایی جامعه

^۱ در درون همه انسانها هم ویژگی زنانه و هم مردانه، هم خرد و هم خیال، هم عقل و هم قلب، هم جسم و هم روح با ارزش برابر وجود دارد و غفلت و بی‌توجهی یا حتی کم توجهی مانع رشد کامل انسان می‌شود. انسان باید نسبت به ضعفها و توانمندیهای خود آگاهی داشته باشد تا بتواند ابعاد مختلف درون خود را بصورت موزون همانطور که خداوند متعال خلق کرده، رشد دهد. عدم توجه به این ساحتها عامل عدم رشد کامل عقل نیز می‌شود. اولین ساحتی که در انسان فعال می‌شود ساحت حواس سپس خیال و بعد از آن عقل است. ساحت حواس بعد از فعال شدن ساحت خیال و هر دوی آنها بعد از فعال شدن ساحت عقل همچنان باید رشد کرده و به کمال خود نزدیک شوند. این تفکر که ساحتهای قبل از عقل در خدمت عقل هستند، خود شر دیگری که مانع رشد کامل انسان می‌شود.

^۲ سرکوبی احساس و خیال و تسلط عقل بر آنها، پست دانستن ساحت ماده و جسم، عامل تک بعدی شدن انسان، خودباوری نادرست عقل، غرور کاذب و خودخواهی است. این فرآیند نه تنها فرد را به سعادت نمی‌رساند بلکه عامل هبوط او می‌شود. عدم رشد ساحتهای دیگر مانع رشد کامل و صحیح عقل هم می‌شود. ممکن است عقل به ظاهر به رشد خود ادامه دهد اما حقیقت آن هبوط است نه رشد. در این میان تقلیل یافتن عقل به عقل ابزاری در دنیا مدرن، عدم کارایی عقل در ساحت ناخودآگاه و غیره این مشکلات را افزایش داده و شرور جدیدی را رقم زده است.

^۳ تسلط ساحت عقل بر ساحت ماده، احساس، خیال و قلب، سرکوبی آنها، عدم اجازه رشد و خلاقیت و عدم اجازه تعامل با عقل از یک طرف، بالا بردن و اقتدار بخشی به عقل و بهادادن به تسلط او و پذیرفتن استدلالهای محکم و منطقی بدون حضور احساس آن و ... علاوه بر رشد تک بعدی عقل، عامل تسلیم شدن و پذیرش نادرست احساس می‌شود. احساس و خیال پرورش نیافته، حالت انفعالی پیدا کرده و تسلیم هر امری می‌شوند. علاوه بر آنکه بی‌توجه بودن به انواع احساسات درونی و دریافتهای آن، عدم توجه به ساحت خیال، انسان را از عالم مثال و وحی دور می‌کند و مانع کشف و شهود می‌شود. تخیلی که به آن بها داده نشود به مرتبه تخیل خلاق نمی‌رسد. ساحتی که عرفایی مانند ابن عربی به آن توجه ویژه‌ای دارند. در حالیکه در دنیای معاصر صرفاً به عقل استدلال‌گر و پرورش آن توجه شده است که به تنهایی انسان را به مقصد نمی‌رساند.

عدم شناخت ویژگیهای زنانه‌نگر با ویژگیهای مردانه‌نگر و بکار نگرفتن هر دو ویژگی در ساختارهای مختلف اجتماعی، روان و تاریخ یک ملت عامل ایجاد شرور مختلفی است که رنجهای متعددی را برای آن جامعه بما هو جامعه فراهم می‌آورد. از جمله به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. عدم تشکیل درست گروهها و نهادهای اجتماع^۱
۲. بسنده کردن به رویکرد مردانه‌نگر در ساختارهای اجتماعی^۲
۳. ناقص و نارسا بودن قوانین حقوقی و اخلاقی^۳
۴. عدم شکوفایی زنان = نقص در شکوفایی مردان^۴

^۱ تقلیل دو ویژگی زنانه و مردانه به دو مصداق زن و مرد و مختص دانستن ویژگی زنانه به زنان و ویژگی مردانه به مردان از شرور مهمی است که عامل پرورش تک بعدی افراد در جامعه می‌شود. مردی که ویژگیهای زنانه در وسعتی که در بخشهای قبل گفته شد در او سرکوب شود یا پرورش نیابد، همچنین زنی که به ویژگیهای مردانه او توجه نشود، نه تنها تمام استعدادهای او پرورش نمی‌یابد، بلکه قادر به درک و تعامل با فردی با ویژگیهای دیگری نخواهد بود. گروههای اجتماعی در سطوح مختلف به دلیل عدم آگاهی و شناخت این دو دیدگاه یا تشکیل نمی‌شود یا بعد از تشکیل شدن دچار مشکل شده و منحل می‌شود. تعامل نادرست و عدم تعادل بین این دو دیدگاه تاثیر مهمی در مهمترین نهاد اجتماعی به نام خانواده دارد. زوجین در نظام خانواده باید به ویژگیهای یکدیگر آگاه باشند تا نهاد خانواده بهترین بستر را برای رشد تمامی اعضای آن فراهم آورد.

^۲ در سطحی عمیق‌تر، محروم ماندن جامعه از محاسن رویکرد زنانه‌نگر مانند توجه به تفکر عشق‌محور، مراقبتی و عقلانیت مهرورز و نوع دوست و غیره که درمباحث قبل به آن اشاره شد و بسنده کردن به رویکرد مردانه‌نگر، عامل محرومیت جامعه از فواید آن در عرصه‌های مختلف، ساختارها و نهادهای جامعه و مانع رشد جامعه در ابعاد مختلف می‌شود. همانطور که بیان شد لزوماً رویکرد زنانه منحصر به زنان نیست بلکه یک نحوه نگرش و رویکرد در حوزه‌های مختلف است که در زنان و مردان وجود دارد. ساکت کردن، سرکوب کردن و حذف این رویکرد و تشویق زنان و مردان به رویکردی صرفاً مردانه، شری است که در لایه‌های عمیق‌تر جاگرفته است. رویکرد دنیای معاصر در عرصه حقوق، اقتصاد، روابط بین المللی و غیره اغلب براساس رویکرد مردانه و ناقص است.

^۳ از دید فمینیست‌ها در سطح عمیق‌تر، شرور ساختاری، در منابع ارزش دآوری هر جامعه اثر گذاشته و آنرا مردسالارانه کرده‌اند. به لحاظ حقوقی جنسیت مهم‌تر از عدالت شده است یا به بیان دیگر عدالت به پای جنسیت ذبح شده است. حقوق اساسی، اقتصادی، سیاسی، کفیری، مدنی و بین المللی، به دلیل تبعیض جنسیت از عدالت دور شده است. به لحاظ اخلاقی جوامع، عدالت را معیار اخلاقی گرفته‌اند در حالی که عدالت معیار حقوق است و عدالت حداقل اخلاق است و مراتب بالاتر اخلاق از جمله شفقت و عشق به فراموشی سپرده شده است.

^۴ فمینیست‌ها معتقدند به لحاظ مصلحت‌اندیشی نیز جوامع بشری دچار شرور متعددی شده است. در جامعه مردسالار نه تنها جلوی شکوفایی زنان گرفته شده است بلکه در این جامعه، مردان نیز از شکوفایی در مسیر صحیح باز می‌مانند. بازی در این جوامع بصورت بازنده، بازنده است و رشدی در آن محقق نمی‌شود. چرا که نیمی از نگرش جامعه که نگرش زنانه است، کنار گذاشته شده است. انواع رشد در زمینه‌های مختلف مانند علوم تجربی، فناوری، رفاه، آرمان‌های اجتماعی، فضائل، ملکات اخلاقی، رشد ذهنی بشر و غیره دچار کاستی می‌شود.

۵. محروم ماندن جامعه از دیدگاه زنانه‌نگر در معنا بخشی به رنج، زندگی و ایمان و تسلی بخشی در هنگام رنج^۱

۶. دین مردانه و تک بعدی^۲

۷. ...

۵. علل شرور مرتبط با جنسیت

الف) اسطوره‌ها: تمدن بشری در یک سیر تکاملی شکل می‌گیرد. اولین پدیدارهای فرهنگی جوامع بشری، افسانه‌ها و اسطوره‌هایی هستند که به شکل نظم یا نثر در میراث این جوامع وجود دارند و در ناخودآگاه جمعی آنها حضور پیدا کرده و حیات فرهنگی این جوامع را رقم می‌زنند. در فرهنگ غرب اسطوره شناسان، نخستین اسطوره‌ها را در ایلیاد و ادیسه اثر هومر یونانی (حدود ۸۰۰ سال قبل از میلاد) و نسب‌نامه خدایان اثر هزیود یونانی (حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد) جستجو می‌کنند. در این متون اولین، رد پای از مرد سالاری در افسانه‌های خدایان و ایزد بانوان به چشم می‌خورد. هزیود از آفرینش چنین حکایت می‌کند که بعد از تولد زمین، اورانوس یعنی آسمان عامل باروری گایا یعنی زمین می‌شود. آسمان، نورانی، متعال و فیاض که جایگاه خدایان است، امری مردانه تصویر شده و زمین، کدر، پست که جایگاه دیوان و ددان است، امری زنانه ترسیم شده است. زئوس یا همان خدای آسمان‌ها و هرمس پیام آور خدایان، دارای جنس مذکر هستند. (صانع پور: ۱۴۰۰، ص ۲۳) اسطوره پژوهان می‌گویند:

"در افسانه آفرینش انسان بر روی زمین، چنین حکایت شده است که در عصر طلایی، جهان بسیار شاد و سرشار از آرامش بود، زیرا فقط مردان در جهان می‌زیستند. اما زئوس خدای خدایان، پرومته را به جرم ربودن آتش از قلمرو خدایان مجازات کرد و موجودی مانند مردان اما از جنس دیگر به نام پاندورا که زیبا اما شرور بود را به پرومته هدیه کرد تا منبع بدبختی‌ها و گرفتاری‌های انسان باشد." (Hamilton, 1968: 73)

^۱ عدم توجه به راه حل‌هایی که بر مبنای دیدگاه زنانه‌نگر برای حل مسئله رنج از طریق معنا بخشی و تسلی بخشی مطرح می‌شود، شر دیگری است که جامعه را در بر می‌گیرد و از معنا بخشی و تسلی بخشی به شیوه زنانه‌نگر محروم می‌کند.

^۲ فمینیست‌ها معتقدند تک بعدی و مردانه کردن دین، عامل کم رنگ شدن یا حذف جامع‌نگری ادیان، همچنین درگیر شدن زنان با قوانین دینی شده است. عدم توجه به ظرفیت، رشد و مناسبات زمان پیامبران با رشد زنان و مردان در جامعه امروزی و اصرار بر یکسان‌سازی قوانین مربوط به دنیای معاصر با عصر گذشته که پیامد عدم پذیرش دین توسط جامعه و به نوعی مرگ دین برای بخشی از جامعه را در پی دارد.

در این افسانه‌ها زنان ذاتاً شرور و منشا شرارت، عامل نزاع و مخاصمه، احساسی، غریزی و غیر عقلانی هستند که مردان را به ابتذال و زشتی سوق می‌دهند. اما مردان به عنوان موجوداتی ذاتاً خیرخواه، با قدرت جسمانی و عقلانی، منشأ خیر و موجب صلح تعریف شده‌اند و زنان فاقد قدرت جسمی و عقلی را نجات می‌دهند. (Harding, 1955: 5) در برخی افسانه‌ها از زنان خردمندی چون هلنا و پنلوپه سخن گفته شده، اما آنان نیز فاقد نقش اجتماعی هستند و شایستگی‌های آنها فقط در نقشی خانگی همراه با پاکدامنی و هوشیاری در اداره امور خانه همراه است (یگر، ۱۳۷۶: ۶۴-۶۶).

زنان در اسطوره‌های یونانی همواره موجود تبعی و ثانوی هستند. آته ایزدبانوی نادانی است که هرگز تربیت، پند و اندرز در رفع گنگی و غیر عقلانی بودنش تاثیر ندارد. هرا همسر زئوس، ایزد بانویی حسود است که در نابود کردن معشوقه‌های همسرش از هیچ قساوتی فروگذار نمی‌کند و نقش او حمایت از زنان خانه‌دار در انتقام گیری از شوهران هوسرانشان خلاصه می‌شود. آتنا یا مینروا ایزد بانوی جنگ‌های بی‌رحمانه است و هکات ایزد بانوی دوزخ و عامل جادو، شرارت و ترس است و با وسوسه‌هایش عقل خدایان و مردان را می‌رباید. زنان در اسطوره‌های یونانی به ظاهر زیبا، فریبنده و عامل لذت جویی و باروری معرفی می‌شوند اما دارای باطنی شرور و تباه کننده و عامل شرارت، گناه، غفلت، بدبختی و فتنه مردان هستند. ایزد بانوان در افسانه‌های یونانی ضعیف، منفعل و فرعی تصویر می‌شوند و اگر به عنوان خدایان خرد، عدالت، تقوا و اخلاص معرفی شوند معمولاً حامی حوزه خصوصی هستند (صانع پور، ۱۳۹۱).

“اسطوره‌های یونانی زنان را مظهر ماده کدر، متعفن و شهوانی معرفی می‌کنند اما مردان را ظاهر معنویت و نورانیت می‌دانند از این رو ادیپوس باید از فریبکاری‌های زنانه بر حذر باشد تا بتواند به عنصر آسمانی که ورای زنانگی است ارتقا یابد. در این دیدگاه، زن مظهر گناه و مرد مصداق خیر تلقی می‌شود. در نتیجه مردان برای رهایی از شرور باید جسمانیته‌شان را به زنان فراقنی کنند (Campbell, 1973: 116-123).

ب) فلسفه: دیدگاه اسطوره‌ای یونان باستان در نظریه‌های فلسفی آن نیز جریان یافت، به گونه‌ای که در تعریف دوگانه‌های فلسفی یعنی صورت و ماده، صورت مظهر فعلیت، معنا، خلاقیت و امری مردانه تعریف شده و ماده که مظهر انفعال، کدورت و فقدان است امری زنانه معرفی شده است.^۱ پژوهشگرانی مانند کارل گوستاو یونگ، ژوزف کمپل و نورترتروپ فرای، تبعیضات جنسیتی فرهنگی را

¹ Bordo, 1987. Harding and Hintikka, 1983. Irigaray, 1985. Liloyd, 1985

حاصل از تفاوت زیستی میان این دو جنس می‌دانند که از اسطوره‌های یونان تا فلسفه آن و ساختن تمدن غرب پیش رفته و شالوده فرهنگ و تمدن انسانی غربی را بر اساس ارتباطات زیستی زن و مرد شکل داده است (صانع پور، ۱۴۰۰: ۲۹).

در یونان باستان بعد از دوران خیال پردازی اسطوره‌ای، دوران شکوفایی اندیشه عقلانی آغاز می‌شود. در تعریف ارسطویی عقل، فصل ممیز انسان با حیوانات است. انسان عاقل قدرت استدلال دارد و استدلال منجر به معرفت و معرفت به الوهیت می‌انجامد. بنابراین عقلانیت از انسان موجودی الهی می‌سازد و هر نقصان عقلی موجب نقصانیت انسانیت و دوری از الوهیت خواهد شد. فیثاغوریان از اولین فیلسوفان یونانی بودند که عقل را کانون مرکزی فلسفه تعریف کرده و جدولی بر اساس مقولات متضاد ترسیم کردند. ژنویو لوید می‌گوید:

"مقولات متضاد را که فیثاغوریان در قرن چهارم قبل از میلاد بنا نهاده بودند، همچنان تا دوره هگل مورد استفاده قرار می‌گرفت. در میان این مقولات متضاد، عقل، روشنائی، درستی، نیکی و مردانگی در یک طرف و غیر عقلی، تاریکی، نادرستی، بدی و زنانگی در طرف دیگر قرار گرفته است. از این رو تحت تاثیر اسطوره‌های یونانی، زن در فلسفه غرب، مظهر بی‌نظمی، منشا فساد، غیر معقولیت، ندای خدایان زیر زمین و دشمن منحرف کننده مردان قلمداد می‌شود." (Lloyd, 1993: 3)

از دید سقراط نیز فقط زنان باید از مرگ بهراسند. ترس زنان به دلیل پیوند نزدیک آنها با عالم ماده که خود محکوم به فساد و مرگ است، نشئت گرفته است (پور محمدی، ۱۳۹۹، ج ۲: ۷۰۴). در نوشته‌های افلاطون جسم و هر آنچه فیزیکی است با جنس مونث پیوند دارد، در حالیکه ذهن و آنچه روحانی است با جنس مذکر پیوند دارد. با توجه به اینکه هدف افلاطون طرد و رد عالم ماده، تعالی از جسم و عالم بی‌جان صور است (Plaedo, 117d-e) و جنس مونث نماینده آن است، دلیل دیدگاه افلاطون نسبت به زن و وضوح بیشتری پیدا می‌کند. در رساله ضیافت، نازل‌ترین نوع عشق، عشق مرد به زن است، زیرا تمام آنچه ممکن است از چنین پیوندی متولد شود موجودات بیشتری هستند که سرنوشتشان مرگ است. فقط در عشق مرد به مرد است که اندیشه‌هایی که به حکمت و خیر منتهی می‌شوند، قابلیت خلق شدن دارند. از نظر افلاطون زن با جسم و جسمانیت و مرد با روح و روحانیت همراه است و کمال انسان در فراتر رفتن از جسم است. جسم لایق نابودی است و باید از آن گذر کرد. ارسطو مانند سقراط و افلاطون، انسان راستین را انسانی مذکر توصیف می‌کند که احساس و غریزش را تحت فرمان عقلش مهار کرده است. او زنان را دارای اندامی ناقص معرفی کرده و این نقص اندام را به حوزه عقل و خرد تسری می‌دهد و در نتیجه زنان را کم بهره از عقلانیت توصیف می‌کند.

در تاریخ اندیشه غربی و با تأثیرپذیری از رویکرد فلسفه یونان باستان شاهد دو گونه تفکر در مورد عقل هستیم. نوع اول تفکری که اصولاً عقل را متعالی از جسم و جنسیت می‌داند و استدلال‌گری خردورزانه را متعالی از زمان، مکان و تاریخ تلقی می‌کند. نوع دیگر تفکری است که برای عقل جنسیتی مردسالارانه قائل است و زنان را به جنسیت زیستی تقلیل و برای مردان به جنسیت فرهنگی معتقد است. توماس آکویناس^۱ در کالبد شناسی، مردان را نسبت به زنان ممتاز اعلام کرده و در تمام حوزه‌های فلسفی، کلامی و اخلاقی، تفوق مردان بر زنان را اعلام کرده است. بر این اساس امر زنانه خارج از قلمرو فلسفی تلقی شده است. این رویکرد جنسیتی به خرد انسانی، در فلسفه غرب نهادینه شده و تا دوران روشنگری ادامه می‌یابد. هرچند برداشت‌های فلاسفه یونان از عقل با برداشت‌های دوره روشنگری متفاوت است، اما در همه این برداشت‌ها، عقلانیت، همراه مردانگی، تلقی و معرفی شده است. (Pateman, 1988: 1-2) در این تعاریف دوگانه، مفاهیم عقل و مردانگی مفاهیمی متعالی و همراه با فاعلیت و مفاهیم غیر عقلانی و زنانگی، مفاهیمی پست و منفعل تلقی شده‌اند (Lloyd, 1993). در تفکر دوره مدرن، تفوق صورت بر ماده، به تفوق ذهن بر جسم منجر شده و رابطه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری که متأثر از این نگرش بوده به تسلط ذاتی مرد بر زن انجامیده است. کانت زنانی را که تلاش می‌کنند به علوم عقلی دست یابند با تعبیری آزاردهنده تحقیر می‌کند و می‌نویسد: "لابد زنان برای کامل شدن ماسک متفکرشان ریش هم می‌گذارند." (نصر اصفهانی، ۱۳۹۶) با توجه به اینکه در آموزه‌های کانت عقلانیت نقش اساسی دارد، محرومیت زنان از عقلانیت به محرومیت از استقلال آنها

^۱ توماس آکویناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵ میلادی) در کتاب کلیات الهیات، درباره زن سخن می‌گوید. به طور خلاصه نظرات او در این چهار بخش چنین است: زن جدا از مرد و برای کمک به مرد در تولید مثل آفریده شده است. در مرد قوه تشخیص عقلی غلبه دارد، اما در زن چنین نیست. پس مرد خردمندتر از زن است. به همین دلیل زن باید متقاد مرد باشد. زن از مرد آفریده شده تا محبت متقابل میان آنها برقرار شود. زن نباید بر مرد ولایت داشته باشد. مرد نیز نباید او را در معرض تحقیر و بی‌حرمتی قرار دهد و او را برده خود شمارد. زن از دنده مرد به قدرت الهی و بی‌واسطه آفریده شده است. (آکویناس، توماس، کلیات الهیات، جلد اول، جزء اول، رساله ششم - در باب انسان - مسئله ۹۲ - صنع زن - در چهار مقاله، ص ۴۹۱-۴۸۸) صورت خداوند در هر انسانی اعم از مرد و زن یافت می‌شود. (آکویناس، توماس، کلیات الهیات، جلد اول، جزء اول، مسئله ۹۳ - غایت یا حد آفرینش انسان - مقاله ۴، ص ۴۹۵-۴۹۴) نابرابری میان زن و مرد معلول گناه زن نیست بلکه امری طبیعی و خواست الهی است. پیش از آنکه آدم و حوا گناه کنند، آفریده شده و با هم متفاوت بودند. (آکویناس، توماس، کلیات الهیات، جلد اول، جزء اول، مسئله ۹۶، مقاله ۳، ص ۵۱۲) برخلاف آنچه ارسطو می‌گفت، زن معلول نقص نیروی فعاله یا استعداد ناکافی ماده نیست، بلکه گاهی معلول علت عارضی و خارجی مانند اوضاع جوی و اجرام آسمانی است. (آکویناس، توماس، کلیات الهیات، جلد اول، جزء اول، مسئله ۱۱۵ - عمل مخلوق جسمانی - مقاله ۳، ص ۵۸۸-۵۸۸) زنان نیز در هنگام رستخیز مانند مردان زنده خواهند شد. (آکویناس، توماس، کلیات الهیات، جلد دوم، جزء سوم، مسئله ۸۱ - کیفیت کسانی که دوباره زنده می‌شوند - ص ۹۶۶) انقیاد زن نسبت به مرد معلول ضعف نفسانی و جسمانی و نه ضعف و نقص طبیعی است. زندگی خانوادگی اهمیت بیشتری از تولید مثل یا بهره‌مندی از زیبایی ظاهری دنیوی دارد. زن حق مالکیت دارد و می‌تواند ارث ببرد اما برای صرف آن باید رضایت و نظر افراد مذکر خانواده را جلب کند. (آکویناس، توماس، کلیات الهیات، جلد دوم، جزء دوم، رساله چهارم (در باب شریعت)، مسئله ۱۰۵ (دلیل احکام و قواعد قضایی)، مقاله ۲، ص ۳۱۲-۳۱۰) آکویناس نقص زن نسبت به مرد به رسمیت می‌شناسد و این حکم را بر اساس وضع طبیعی و نظام آفرینش بیان می‌کند و آن را بهترین وضع متصور و مطلوب‌ترین موقعیت در نظام احسن الهی می‌داند.

می‌انجامد. هگل نیز متأثر از پیشینه اندیشه غربی، معتقد است زنان اساساً قدرت فهم کلیات را ندارند. (Hege, 1873: p 263) نیچه نیز زنان را بی‌بهره از تعقل، تفکر انتزاعی و تمدن‌ساز می‌داند و آنها را ابزاری مناسب برای اوقات فراغت و خوشگذرانی مردان معرفی می‌کند و می‌گوید: "اگر مردان بخواهند لحظاتی از کارهای دشوارشان آسوده باشند، لازم است با زنان بیامیزند، با موجوداتی که دست‌ها، نگاه‌ها و حماقت‌های ظریفی دارند." (نیچه، ۱۳۷۵، بند ۲۳۲) شوپنهاور عدم درک کلیات توسط زنان را موجب عدم درک زنانه از عدالت می‌داند و به این ترتیب علاوه بر ضعف عقلانی، آنها را به ضعف اخلاقی متهم می‌نماید و می‌گوید: "ضعف قوه استدلال در زنان موجب شده تا ایشان درکی از عدالت نداشته باشند و طبیعت این ضعف را با توانایی زنان در هنر نیرنگ بازی جبران کرده است." (نصر اصفهانی، ۱۳۹۶)

ژان ژاک روسو بر این باور است که: "زن نه برای آموزش علم و حکمت آفریده شده و نه برای تفکر و اندیشه و نه فناوری و نه سیاستمداری، فقط برای این آفریده شده، مادر باشد که با شیر خود فرزندش را تغذیه کند و در دوران ناتوانی آنها با عنایت ویژه خود آنان را سرپرستی نماید. پس از آن، آنان را تحویل پدر یا مربی دیگر دهد و به انجام وظیفه مادری خود بازگردد، باردار شود بزرگ شود و بزرگ کند... خودش و فرزندانش هم باید تحت تکفل مرد باشند." (مکنون، ۱۳۷۴: ۴۱۱)

می‌توان گفت در اکثر دیدگاه‌های فلسفه اسلامی نیز نگاه جنس دومی به زن وجود دارد. از یک طرف جریان فلسفه یونانی، از طرف دیگر فضای فرهنگی، اجتماعی و مادی حاکم بر جوامع مختلف از جمله جوامع اسلامی، عامل تاثیرگذاری بر دیدگاه‌های مطرح در فلسفه اسلامی در نسبت با زن بوده است. خواجه نصیر تفکری مردسالارانه و تقلیلگرایانه درباره نقش خانوادگی و خصوصاً اجتماعی زن دارد. او زن را تابع مرد تعریف می‌کند و در اخلاق ناصری، مهمترین جایگاه زن را همان جایگاه سستی زن به عنوان مادر و همسر تعریف می‌کند. از دید او نقش زن در خانواده منحصر به بارداری، زایمان، شیردهی و مباشر در تربیت جسمانی کودک است. در این میان نقش تربیتی پدران به عنوان نخستین سبب برای به وجود آمدن فرزند، عامل تربیت و به کمال رسانی او از طریق ادب آموزی، تعلیم صنعت و علوم است. خواجه نصیر تمام فضایل تربیتی و آموزشی را در ساحت مردانه تعریف کرده و زن جایگاه همراهی و مشاوره برای مرد را دارد. همچنین زن قادر به راهبری و هدایت کودک به مدارج بالا

نیست. (منصوره بخشی، ۱۳۹۷: ۲۳۴-۲۳۱) او مرد را به احتراز از سه امر در ارتباط با همسرش توصیه می‌کند و این موارد را موجب سُستی امور و تزلزل ارکان خانواده می‌داند.^۱

ملاصدرا فیلسوف اسلامی دیگری است که در بخشی از جلد هفتم اسفار، اینگونه می‌نویسد: "و از عنایات الهی در خلقت زمین، تولد حیوانات مختلف است... که بعضی برای خوردن‌اند... و بعضی برای سوار شدن و زینت... و بعضی برای بارکشیدن... و بعضی برای تجمل و آسایش... و بعضی برای نکاح و آمیزش..."^۲ ملاهادی سبزواری در حاشیه اسفارد ذیل عبارت «و بَعْضُهَا لِلنَّكَاحِ» آورده است: "در قرار دادن زنان در ردیف حیوانات اشاره ی لطیفی هست به اینکه زنان به سبب ضعف عقل‌هایشان و جمودشان بر ادراک جزئیات و رغبت و تمایلشان به زخارف دنیا نزدیک است که حقیقتاً و صدقاً به حیوانات زبان بسته ملحق گردند. سیرت بیشتر آنان [چون] روش چهارچاپان است. ولی خداوند به آنها [لباس] صورت انسانی پوشاند تا [مردان] از صحبت و همراهی ایشان بیزاری نجویند و خواهان نکاح با ایشان باشند و از همین جاست که شرع مطهر، مردان را در کثیری از احکام، مثل طلاق و نشوز و ادخال ضرر بر ضرر، بر زنان غلبه و چیرگی داده است..."^۳

^۱ خواجه نصیر: "و اما سه چیز که از آن احتراز باید کرد: اول، افراط در محبت زن که مقتضی استیلا ی اوست، دوم آنکه در امور کلی با او مشورت نکند و بر اسرار خود او را مطلع نگرداند و مقدار مال خود و ذخایر از او پوشیده دارد، چه نقصان عقل، ایشان را بر مفاسد باعث شود، سوم آنکه زن را از ملاهی و نظر به اجانب و استماع حکایت مردان و صحبت با زنان که به این خصال موسوم باشند، منع کند." (منصوره بخشی، دوفصلنامه علمی - پژوهشی حکمت سینوی / سال بیست و دوم / بهار و تابستان ۱۳۹۷ / شماره ۹، مقاله "جایگاه زن در نظام اجتماعی و خانواده از نگاه فارابی، ابن سینا و خواجه نصیر" به نقل از طوسی، ۱۳۱۳، ص ۲۱۹-۲۱۸)

^۲ ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۷، ص ۱۳۷: "و منها تولد الحيوانات المختلفة وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ ؛ بَعْضُهَا لِلأَكْلِ وَ اللَّتَعَامِ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ وَ بَعْضُهَا لِلرَّكُوبِ وَ الزَّيْنَةِ وَ الْخَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيرِ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ بَعْضُهَا لِلْحَمْلِ وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرْؤُفٌ رَحِيمٌ وَ بَعْضُهَا لِلتَّجْمَلِ وَ الرَّاحَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تَرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ وَ بَعْضُهَا لِلنَّكَاحِ وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً وَ بَعْضُهَا لِلْمَلَابِسِ وَ الْبَيْتِ وَ الْأَثَاثِ وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ - وَ مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثاً وَ مَتَاعاً إِلَى حِينٍ..."

^۳ ملاهادی سبزواری: "فی إدراجها فی سلک الحيوانات إیماء لطیف إلى أن النساء لضعف عقولهن و جمودهن علی إدراک الجزئیات و رغبتهن إلى زخارف الدنیا کدن أن یلتحقن بالحيوانات الصامتة حقا و صدقا أغلبهن سیرتین الدواب و لکن کسahن صورة الإنسان لئلا یشمتن عن صحبتهن و یرغب فی نکاحهن و من هنا غلب فی شرعنا المطهر جانب الرجال و سلطهم علیهن فی کثیر من الأحکام كالطلاق و النشوز و إدخال الضرر علی الضرر و غیر ذلك خلافا لبعض الأدیان فی بعض الأحکام فأین السها من البیضاء..."

با توجه به مثالهای بیان شده فلسفه اسلامی نیز خالی از این شرور نیست و در جای خود نیاز به بررسی عمیق‌تری دارد.

ج) متون مقدس و تفاسیر آن: همچنانکه زن در فلسفه باستان همراه با واژه‌های شر، تاریکی، نقصان عقل، احساس و خیال، شهوت و انحراف، دنیا و طبیعت، جنس دوم، نیازمند به سرپرستی و کنترل، سست اراده و غیره تعریف شده، و به فلسفه یونان نیز سرایت کرده، در سنت مسیحی و در دوره‌ای تاسیس الهیات در کلیسا نیز باور و رویکردی مشابه سایه می‌افکند. در کتب مقدس عهدین و در تفاسیر بعد از آن این دیدگاه به وضوح به چشم می‌خورد.

گزارش فیلسوفانی مانند ارسطو که زنان را "مردان ناقص" می‌خواندند، تاثیر عمیقی در گزارش کتاب مقدس از گناه حوا به وجود آورد که در آن، ناتوانی، بی‌عقلی، عدم توانایی تحصیلی، عدم ثبات، تسلط نداشتن بر احساسات، فقدان فضیلت اخلاقی زنان را دلیلی علیه آنها به کار گیرند (سوزان جیمز، ۱۳۸۲: ۸۲).

در ادیان یهودی و مسیحی، آفرینش حوا و تقصیر او در هبوط آدم، میراثی است که در باورهای جامعه نهادینه شده و عامل زن‌گریزی و زن‌ستیزی در جامعه مسیحیت می‌شود. بنابراین داستانها زن همیشه باید تابع و طفیلی مرد باشد.^۱

نقد و بررسی

برخی از مطالب بیان شده در دیدگاههای فمینیستی، زمینه را برای فهم رنج مرتبط با جنسیت را فراهم می‌کند، اما برخی دیگر را می‌توان مورد نقد و بررسی قرار داد. به صورت مختصر می‌توان به برخی از این موارد اشاره کرد:

۱. خط کشی دقیق بین ویژگیهای زنانه نگر و مردانه نگر: به نظر می‌رسد تمایزی که فمینیست‌ها بین ویژگیهای زنانه‌نگر و مردانه نگر بیان می‌کنند در برخی موارد قابل قبول نیست. نمی‌توان مرز دقیقی رسم کرد و ویژگیهای زنانه‌نگر را در یک دسته و ویژگیهای مردانه‌نگر را در دسته‌ای کاملاً

^۱ برخی از طرفداران رویکرد زنانه‌نگر مانند الیزابت کدی استانتون (در کتاب "انجیل زنان"، انجیل را به‌علت تعلیم مبنی بر آفرینش زن بعد از مرد و از مرد و برای مرد و تحت حاکمیت مرد، عامل فرودستی زنان معرفی کرده و مواضعی از انجیل را که به عقیده او تحقیرکننده زنان است را مورد انتقاد قرار داده و به دنبال بازتفسیر دین مسیحیت هستند. این گروه پیشنهاد وجود زنان روحانی و راه‌یابی زنان به مراتب کلیسایی و خروج نهاد دین از انحصار مردان را مطرح کرده‌اند. (باقری، ۱۳۸۲: ص ۲۵-۲۴)

متمایز قرار داد. به عنوان نمونه، عقلانیت یا عدالت یا بیان احساس می‌تواند هم براساس مهرورزی و رویکرد زنانه و هم بر اساس اقتدار و رویکرد مردانه وجود داشته باشد. هر کدام از این ویژگیها می‌توانند با برخی ویژگیهای گروه مقابل ترکیب شوند و انواع مختلفی از این ترکیبات را پدید آورند.

۲. **بستر اجتماعی و فرهنگی زمان نزول وحی و عدم توجه سیر تدریجی ادیان:** یکی از مشکلات مطرح شده در مباحث مربوط به جایگاه زن در ادیان، به دلیل تداخل مرزهای فرهنگ اصیل ادیان الهی با فرهنگ‌های جامعه معاصر با زمان نزول وحی و بعد از آن بوده است. به همین دلیل تفسیرهای نادرست مربوط به متون مقدس، عامل پنهان شدن بسیاری از حکمت‌های مطرح شده در ادیان الهی است. حکمت‌هایی که در حجاب فرهنگ زمان خود باقی مانده، از طریق عرف به ظاهر رنگ دینی به خود گرفته و از اصل خود به تدریج دور شده است. عدم توجه به شرایط جامعه و بستر اجتماعی و فرهنگی زمان نزول وحی و عدم توجه سیر تدریجی ادیان برای رفع تبعیض، شر دیگری که تفسیرهای کنونی از ادیان به چشم می‌خورد و سلفی‌نگری این امر را تشدید می‌کند.

۳. **تفاوت در داستان آفرینش:** داستان آفرینش و خلقت آدم و حوا در متون مقدس ادیان ابراهیمی به لحاظ تفاوت در مطرح شدن گناه اولیه و نقش حوا در این زمینه متفاوت است. در عهد عتیق و در سفر پیدایش، هنگام سخن گفتن از خلقت انسان اشاره به خلقت زن و مرد بدون تفاوت بین آنها و "به صورت خدا" می‌شود.^۱ و هر دوی آنها را خطاب قرار داد و گفت: "خدا ایشان را برکت داد و آنان را گفت: "بارور باشید و پرشمار گردید و زمین را آکنده سازید و آنرا فرمانبردار کنید...". همچنین در فصل پنجم از سفر پیدایش نیز آمده است: "اینک کتاب اعقاب آدم: روزی که خدا آدم را آفرید، او را شبیه خدا بساخت. مرد و زن را آفرید. آنان را برکت داد و در روزی که آفریده شدند، ایشان را آدم نام نهاد." تا به اینجا به اجمال به خلقت زن و مرد اشاره شده و هر دوی آنها آدم (یا انسان) نامیده شده‌اند. اما در فصل دوم از سفر پیدایش به تفصیل به خلقت حوا برای رفع تنهایی آدم و خلقت او از دنده چپ آدم اشاره شده است که نوعی تفاوت بین خلقت زن و مرد را بیان می‌کند.^۲ آگوستین از این تفاوت میان زن و مرد در این فصل چنین برداشت می‌کند که: "آدم پسر خداست و خداوند او را مثل خود آفریده است. اما حوا، دختر آدم (انسان) است و نظر به آنکه دختر آدم است همچون همسرش

^۱ عبارت متن مقدس چنین است: "خدا انسان را به صورت خویش آفرید. او را به صورت خدا آفرید. آنان را مرد و زن آفرید."

^۲ "یهوه خدا گفت: نیکو نیست که انسان تنها باشد باید از برای او یآوری در خور وی بسازم.... آنگاه یهوه خدا آدم را دچار رختی کرد که به خواب فرو رفت. یکی از دنده‌های او را برگرفت و در جای آن گوشت پر کرد. سپس یهوه خدا با دنده‌ای که از آدم برکشیده بود زنی بساخت و وی را نزد آدم آورد. این بار این استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشت‌هایم است. این زن نامیده خواهد شد چرا که از مرد برکشیده گشت."

آدم به خداوند نزدیک نیست زیرا میان او و خداوند فاصله افتاده است." (Augustine, On the Trinity, In Vol III, select Library III: 4) در سفر پیدایش فصل سوم این تفاوت عامل گناه و هبوط انسان می‌شود، اما در عهد جدید علاوه بر تأیید نظریات عهد عتیق به برتری جنس مذکر تأکید شده است. از جمله: «و زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود، بلکه در سکوت بماند؛ زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا». (رساله‌ی اول پولس رسول به تیموتاؤس: ب ۲/ ۱۴-۱۳) تفاسیر بعدی بر اساس مقدم بودن خلقت آدم بر حوا به استنتاج ادله‌ای بر سبقت ذاتی و ماهوی آدم بر حوا می‌پردازند. همچنین حوا را درخصوص گناه اولیه گناهکار اصلی و مسیح را قربانی گناه حوا می‌دانند. "آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد" (همان: ب ۲/ ۱۵ - ۱۳) از دید پولس رسول برتری مرد به زن به داستان خلقت و آفرینش زن از مرد و داستان فریب خوردن، گناه اولیه و هبوط مرتبط است. بنابر این داستانها زن همیشه باید تابع و طفیلی مرد باشد.^۱ از پولس رسول درباره زن آمده است: "چنانکه زنانی را می‌شاید که دعوی دین‌داری می‌کنند به اعمال صالحه، زن به سکوت بکمال اطاعت تعلیم گیرد و زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم گیرد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند، زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورد و در تقصیر گرفتار شد..." (تیموتاؤس اول ۲/ ۱۵-۹ و ۳/ ۱۱) همچنین گفته است: "مرد صورت و جلال خداست اما زن جلال مرد است. زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است و نیز مرد به جهت زن آفریده نشده بلکه زن برای مرد آفریده شده است."^۲ در دیدگاه پولس از تجرد و کناره‌گیری از ازدواج تمجید شده و جز به هنگام ضرورت توصیه نشده است. در صورتی که ازدواج صورت گرفت این زنان هستند که باید شوهران خود را اطاعت کنند. پولس می‌گوید: "زنان مطیع شوهران خویش باشند، آنچنان که مطیع خدا هستند، زیرا که شوهر، سرور زن خویش است، همچنان که مسیح سرور کلیساست..." (رساله به افسسیان ۵/ ۲۱-۳۳)

^۱ برخی از طرفداران رویکرد زنانه‌نگر مانند الیزابت کدی استانتن (در کتاب "انجیل زنان"، انجیل را به‌علت تعلیم مبنی بر آفرینش زن بعد از مرد و از مرد و برای مرد و تحت حاکمیت مرد، عامل فرودستی زنان معرفی کرده و موضعی از انجیل را که به عقیده او تحقیرکننده زنان است را مورد انتقاد قرار داده و به دنبال بازتفسیر دین مسیحیت هستند. این گروه پیشنهاد وجود زنان روحانی و راه‌یابی زنان به مراتب کلیسایی و خروج نهاد دین از انحصار مردان را مطرح کرده‌اند. (باقری، ۱۳۸۲: ص ۲۴-۲۵)

^۲ رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ۱۱، آیات ۷ تا ۹ بر اساس آیاتی مشابه این آیه "و چون خدای انسان را تنها دید فرمود خوش نیست اینکه او تنها باشد پس از این رو او را در خواب کرد و گرفت ضلعی را از قسمت چپ بدن و آنجا را پر کرد از گوشت و آفرید از آن حوا را" (انجیل برنابا، فصل ۳۹ آیه ۲۹ تا ۳۳، تورات صفر پیدایش باب اول آیه ۲۷ و باب ۲ آیه ۲۱ تا ۲۳، سفر پیدایش، باب ۲ آیه ۱۸ تا ۲۳)

در تفسیر داستان هبوط و در نوشته‌های آباء اولیه کلیسا، با آنکه در متن مقدس، مار، حوا و آدم مورد مواخذة و عقوبت قرار می‌گیرند اما مسئولیت گناه اولیه انسان، صرفاً بر دوش حوا قرار می‌گیرد. زیرا حوا در برابر نیروهای شر و اهریمن سهل الوصول‌تر از آدم بوده و فریب خورده است. شیطان او را در هیئت مار غوا می‌کند و حوا نیز همسرش، آدم را به خوردن میوه درخت معرفت نیک و بد، یا همان درخت ممنوعه دعوت می‌کند. زن عامل هبوط به دنیا است و عقوبت او رنج زایمان است. او عامل تولد و زندگی انسانها در دنیا است. زندگی که در نهایت به رنج و مرگ در عالم طبیعت منجر می‌شود. از نظر الهیدانی مانند ترتولیان (۱۶۰-۲۲۵ میلادی)، گناه حوا به سایر زنان تعمیم داده می‌شود. او بیان می‌کند حوا دیگر یک شخص منفرد نیست که مسئول اعمال خود است، بلکه نماینده زنان است که باید در رسوایی او شریک شوند. مقصر این گناه وحشتناک تمام زنان هستند که با نام "دختران حوا" توصیف می‌شوند (Pagels, 1989: 63-68).

مانند روایت‌های اول سفر پیدایش، که خداوند زن و مرد را بدون بیان تفاوت بر صورت خود آفریده و مخاطب اوامر خود را آدم و حوا قرار داده، در قرآن کریم نیز خلقت انسان از نفس واحد است.^۱ نفس به لحاظ ظاهری لفظی مونث است ولی به لحاظ مفهومی فرا جنسیتی است و بنیاد هر مونث و مذکری را تشکیل می‌دهد، بنابراین قرآن کریم آفرینش انسان را با مذکر شروع نکرده بلکه با آفرینش نفس انسان آغاز کرده است. همچنین انسان به ما هو انسان مورد اکرام الهی است^۲ و تفاوت‌های ظاهری برای کسب معرفت است و برتری نزد خدا به واسطه تقوا است.^۳ همچنین خلقت حوا از دنده آدم نیست و حوا نوعی وجود طفیلی و تبعی ندارد و امکان حیات طیبه بواسطه ایمان و عمل صالح برای هر دو فراهم است.^۴

داستان هبوط آدم و حوا در سوره بقره، اعراف و طه مطرح شده است. در همه این آیات به جز نخستین فعل (اُسْكُنْ)،^۵ ضمایر به صورت تثنیه است. خوردن رویدانی‌های بهشت، نهی از خوردن میوه‌ی درختی خاص، وسوسه کردن شیطان، فریب خوردن آنها، چشیدن میوه درخت، عریان شدن بدن و پوشاندن آن با برگ، عتاب الهی، عذرخواهی و هبوط به آدم و حوا نسبت داده شده است. عصیان و گمراهی که منجر به هبوط است از ناحیه آدم و همسرش با وسوسه شیطان صورت می‌گیرد و حتی در

^۱ نساء/۱ و زمر/۶

^۲ اسراء/۷۰

^۳ حجرات/۱۳

^۴ نحل/۹۷

^۵ بقره/۳۵

بعضی از آیات سرزنش فقط متوجه آدم است و آدم به عنوان نماینده نوع بشر مورد خطاب و عتاب الهی قرار می‌گیرد. در قرآن کریم آدم و حوا علاوه بر شرم از عریانی خود که در عهد عتیق نیز بیان شده از زیر بار مسئولیت عمل خویش شانه خالی نکرده، تقصیر را به گردن گرفته، عذرخواهی می‌کنند و می‌گویند: "ما بر خویش ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی حتماً از زیانکاران خواهیم بود."^۱ عقوبت عمل آنها نیز به صورت یکسان همان هبوط از بهشت است. در روایت قرآن اگرچه عصیان و گمراهی به آدم نسبت داده شده و نافرمانی او و همسرش دلیل هبوط شمرده شده و تقبیح می‌شود اما بشارت مبنی بر بخشش آدم و زمینه هدایت انسانها در زمین نیز مطرح می‌شود و حرفی از گناه اولیه و ادامه آن در نسل آدم نیست.

۴. ...

نتیجه‌گیری

در این مقاله رنج بصورت دو نوع متفاوت تعریف شد: رنج با کارکرد درست و رنج با کارکرد نادرست. رنج با کارکرد نادرست مانع شکوفایی شده و توسط سیستم باور ایجاد می‌شود. بنابراین توجه به باور برای حل مسئله رنج دارای اهمیت ویژه‌ای است. راهکار نهایی این پژوهش تصحیح باورهای نادرست و ایجاد باورهای صحیح است. باورهای نادرست، سطوح مختلفی از شرور را ایجاد می‌کنند که در مواجهه با آنها رنج‌های مختلف تولید می‌شوند. یکی از مهم‌ترین این شرور که به واسطه باور ایجاد می‌شود، شرور ساختاری است که عامل ایجاد رنج‌های عمیق و پیچیده می‌شود.

در این مقاله رنج با کارکرد نادرست مرتبط با جنسیت بر اساس باور، به سه دسته متفاوت تقسیم شد. باوری که در آن مردان برتر از زنان قرار دارند و مانع رشد و شکوفایی و عامل رنج زنان است. نتیجه حاصل از این باور تبعیض آمیز بین زنان و مردان، فقط زنان را در بر نمی‌گیرد، بلکه به واسطه مغفول ماندن رویکرد زنانه، مانع شکوفایی جامعه در عرصه‌های مختلف می‌شود. همچنین مانع شکوفایی ساخت‌های مختلف درون انسان از جمله ساحت احساس و خیال می‌شود.

یکی از دست‌آوردهای این مقاله ریشه‌یابی باورهای مرتبط با جنسیت است که عامل رنج با کارکرد نادرست می‌شود. این باورها از خدایان و ایزد بانوان اسطوره‌های یونانی شروع شده به فلسفه یونان و

سپس متون مقدس و تفاسیر آن وارد شده و رد پای آن در فلسفه و تفاسیر اسلامی نیز مشاهده می‌شود. فیلسوفان فمینیست دو رویکرد متفاوت زنانه‌گر و مردانه‌نگر را تعریف کرده و به وجه زنانه‌نگر وزن بیشتر می‌دهند، که در جای خود قابل تبیین، بررسی و در برخی موارد قابل نقد است.

تفاسیر متون مقدس ادیان ابراهیمی در نسبت با زن و رویکرد زنانه متفاوت هستند. این تفاوت بواسطه شرایط فرهنگی زمان مفسر، شرایط خانوادگی، تجربه مواجهه با زنان فرهیخته و... پدید می‌آید. بین آنچه فیلسوفان فمینیست غربی از متون مقدس دینی، به خصوص متون مقدس مسیحی و یهودی بیان می‌کنند با متن مقدس اسلام تفاوت وجود دارد. با توجه به اینکه برخی مفسرین، فیلسوفان و عرفای اسلامی رویکرد تبعیض‌آمیزی نسبت به زنان داشته و دارند، اما در قرآن کریم، هم در خلقت، عبودیت، رشد و تکامل و هم در گناه و همراهی با شیطان، تفاوت جنسیتی به چشم نمی‌خورد و همه بصورت یکسان مخاطب خداوند و مسئول اعمال خود هستند. بنابراین نقدهای وارد شده در این زمینه به متون مقدس دیگر به قرآن کریم وارد نیست. آنچه مهم است بازنگری تفاسیر، متون فلسفی و عرفانی اسلامیست که برخلاف قرآن کریم دارای رویکرد تبعیض‌آمیز است و عامل ایجاد باورهای مختلف با رویکرد نادرست و ایجاد شرور در سطوح مختلف و رنجهای متعدد می‌شود.

منابع

- ادواردز، پل. (۱۴۰۲). *دانشنامه فلسفه اخلاق*. ترجمه انشالله رحمتی. تهران: نشر سوفیا.
- بخشی، منصوره. (۱۳۹۷). جایگاه زن در نظام اجتماعی و خانواده از نگاه فارابی، ابن سینا و خواجه نصیر. *دوفصلنامه علمی - پژوهشی حکمت سینوی*، ۲۲ (۹).
- پترسون، مایکل و هاسکر، ویلیام. (۱۳۹۳). *عقل و اعتقاد* دینی. ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. تهران: انتشارات طرح نو.
- پورمحمدی، نعیمه. (۱۳۹۷). درباره شر. تهران: موسسه فرهنگی طه. جلد اول و دوم.
- دادرس، فاطمه، پایان نامه. بررسی رویکرد فلسفه دین زنانه نگر.
- سیمون دوبوار. (۱۳۸۰). جنس دوم. ترجمه قاسم صنعوی. تهران: نشر توس. جلد ۱.
- جیمز، سوزان. (۱۳۸۲). *مجموعه مقالات دایره المعارف راتلج، دانش های فمینیستی*. ترجمه عباس یزدانی و بهروز جندقی. تهران: انتشارات مطالعات و تحقیقات زنان.
- صانع پور، مریم، ۱۴۰۰، عقلانیت در روایتی زنانه (گفتمان غربی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و انتشارات ادیان و مذاهب.
- فلاحی، جعفر، شهریور. (۱۴۰۲). بررسی انتقادی تئودیه مرلین مک کورد آدامز در آینه مقایسه انتقادی با تئودیه عملی. *دوفصلنامه تاملات فلسفی*، ۱۳ (۳۰)، ۴۴۵-۴۸۵.
- ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۷.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۲). از جنبش تا نظریه اجتماعی. تهران: نشر شیرازه. چاپ اول.
- مکنون. (۱۳۷۴). *بررسی تاریخی منزلت زن از دیدگاه اسلام*. تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- نصر اصفهانی، ۱۳۹۶

- Augustine, On the Trinity, In Vol III, select Library III
- Clack, B. (2013). *Feminism and the Problem of Evil*. The Blackwell Companion to the Problem of Evil. First Edition. Edited by Justin P. McBrayer and Daniel Howard-Snyder. Wiley-Blackwell, p326-339.
- Lioyd, Genevieve, *The Man of Reason: "Male" and "Female" in Western Philosophy*, London, Routledge, 1993, (1984)
- Le Doeuff, M. (2003). *The Sex of Knowing*. New York: Routledge.
- Soelle, D. (1975). *Suffering*. London: DLT.
- Wolterstorff, N. and Cuneo, T. (2010). *In quiring a bout God*. Cambridge University Press.